

اگر توفیق یابد بلازمت مستعد گردید و یا از راه موکب طغریا به برخواست بومین خود که بوده پورست برود و الا با خیال جنود مستعد
 غیر از خسران و نکال فائده نخواهد دید چون کلخ و مانع او ظلمت آسود و در غرور و خالی از پر تو دلش و شور بود از ارتشال هر بازو
 کبشرت احوال و انصار و جمیع را چو تان شور شکار که فرایم بودند استکیار نموده آماده جنگ و پیکار شده کس را بلز آمد و ظهار
 مخالفت نمودند و اوزنگ زیب قرب معسکر مخالفان دیده تیر تیب لوازم رزم و پیکار پدیدت و تقسیم افواج و تسویه و تقسیم
 نموده در آن روز و شب رعایت مراتب حزم و احتیاط که مناط مبارزت سپاه گری و سایر سرداری سردرست بجاسے
 آورده تدبیر جنگ و توزک سپاه فرمود.

ذکر محاربه اوزنگ زیب با راجه جسونت طغریا فتن تباید اینر دتدیر

روز بیست دوم رجب سنه هزار و شصت و هشت هجری هنگام صبح بقصد مدافعت جیش غنا و کمان عزرا و جاد و آراستن
 فوج و تیاری فیلان کوه پیکر خضر افکن پیش بردن تو پخانه دشمن سوز مستکن فرمان داد و دل بر رعایت و عون اینر
 نصرت بخش نموده حکم فوجت کوس جنگ و بر افراختن لوازم رزم که ز سپهر گذار بیدلان عرصه نبرد و عجزت افزای مروان مرد است
 فرمود و خود بر فیل کوه پیکر بلند با بخت از حیدر سوار شده بتوزک شالیست و آئین حیدر رو بر صده کلزار آورد فوج سوارول برایت
 اقدار شایسته کرده کاسکار محمد سلطان و نجابت خان استوار کرده شجاعت خان سپه خان نکور و سید طغریا خان باره و دیگر
 سرداران بالیشان تعیین شدند و و القار خان که از جان نثاران قدیم بود بار بستن از اهل توپ خانه و بهادران دیگر بهراولی
 شایسته لوازم مبارزت برافراشتند و اهتمام توپ خانه به عده شجاعت کاروانی و کوشش مجاهدان مرشد قلی خان که از
 فدویان راسخ العقیده بود مقرر گردید و مراد بخش با سپاه و چشم خود در بر القار قرار یافت و سردار کجراتقار نامر و قره باصره دولت
 قره ناصیه شوکت شایسته معادت توام محمد اعظم نموده لطفت خان و بهمت خان و کار طلب خان و سپه دار خان و غیره امر او
 بهادران یکتار را مبارزت و کند آورد سبب آن طرف گماشت و سردار کوشش شهاب مست مرتضی خان و فو لیس یافت و سید بهار و
 حمید الدین و ملازمان چو کی خاص با تعلق گرفت و زبده فدویان اخلاص شش شیخ میر که جو به ششیرش بگو سیر آراستنگ
 داشت با سید میر برادر او و دیگر دلاوران شجاعت آئین بطرف بین موکب نصرت قرین طرح فرمود و دست شکن خان با جمیع
 از اهل تو پخانه و دیگر فدویان طرح طرف چپ مقرر گشت و قرار است جنود بجهت تردد و کار طلبی خواجہ عبدالسترد دست بنگ
 برادر او و جمیع دیگر از کار آموزدگان و زمره قراولان سرکار معین گشت و خود در قلب شکر جا گرفته جمیع از بند های خاص
 دلاوران ثابت قدم و دست اخلاص شل اصالت خان و مخلص خان و حقور خان و قلیج خان و دیگر مخلصان را هر کس
 خود ساخت چون راجه جسونت خبر استوار موکب منصور بغیر قتال شنید و صدر بر سطوت عالمگیر سے تزلزل در بناسے
 سیر و شباتش افکند خواست که بدستیار سے روزنگ دفع الوقتی نمود و تعویبے در جنگ نماید باین خیال خام و کبیل خود نمیدست
 فرستاده الطهارت و نیکه گری و پیغام نمود که مراد اعیه رزم و پیکار و یار احرب و کارزار با ملازمان سرکار نیست اگر برین
 عقیدت آئین نبشوده فسخ عزمیت فرمائید تقبیل سده سلطنت سرما شرف و عزت می شمارم عالمگیر اوزنگ زیب بجهد گری
 او متفق گشته جواب داد که چون اکنون سوار شده ایم توقف صورتی ندارد اگر گفتار او فروغ صدتے داشته باشد باید از
 لشکر خود جدا شده تنها پیش نجابت خان بیاید و خان مذکور او را نجابت سلطان محمد آرم و شایسته او را حضور آورد و
 جرایم نماید پذیرائی خواهد یافت چون بعضی حیلہ در می آورد اثر سے از انکاس ظاهر نشد و آماده جنگ و غالب نبرد گردید و پیکر

ذکر مہاراجہ جیوت سنگھ

قاسم خان را سردار ہراول ساخت و بیسے روساے راجپوتیہ را مثل سنگھ سنگھ باڈا و سحان سنگھ نیدیلہ و امر سنگھ خدیو لیتا
 در تن سنگھ را شور و ارجن گرو دیال کاس جہالا و دیگر راجپوتان عمدہ جلالت شمار و خوشحال بیگ کاشنرسے و سلطان ولد
 اصالت خان و دیگر ملازمان بہتر پادشاہ ہر ان فوج متحصن کردہ بہادر بیگ بخشی لشکر را کہ داروغہ تو بجانہ ہم بود نام
 تو بجانہ پادشاہ ہے و جانی بیگ خویش قاسم خان و جمعی دیگر ہمیش صفت لشکر باز داشت و مخلص خان و محمد بیگ و یادگار
 را کہ از بہادران نامے توران بودند بقراولی گماشت و ہمیں اس و گورد سن را شور را با جمعی از مردم کار دیدہ و راجپوتان
 جلالت شمار و التمش مقرر کرد و خود با راجپوتان تھو کوشش خویش کہ از دہزار پیش بودند و برنے از راجپوتان پادشاہ
 مثل ہمہ راجہ شجاعت گورو و اشال کی قول تھا گرفت و با جمگ سیدو بیہم از راجپوتان توماد و زمینہ قول افتخار خان با شیشیر خان بارہہ و سیا لکھار
 و یادگار سورد و محمد تقیم و گرو ہی از منصبہ ان را در میر و جا داد و راجپوتی سنگھ نیدیلہ مانوسے دہر سو تھرا بھانقت اردو کہ نزدیک عرصہ بند
 بود گذشت و بعد از تسویہ صفوں با لشکر گران و سپاہ بکران متوجہ بیہر کہ تینرو آو نیز گردید و پنج شش گھڑی روز بر آمدہ
 تلاقی فریقین اتفاق افتاد و شروع جنگ بانداختن بان و توت پتنگ کہ آتش افروز رزم بہت نعل آمدہ رفتہ رفتہ نیر
 تمام اشتعال یافت کارکشش و کوشش بالا گرفت محمد اورنگ زیب عساکر اقبال تہوزک تمام آراستہ و یسال بستہ
 بقانون رزم آزمائی و سپہ آرائی آہستہ آہستہ پیش سے آمد و بغیر بتیر و بندوق و بان زخند در بنا سے عمر خان خان
 سے انگند درین اثنا از ہراول موکب مہاراجہ جیوت سنگھ باڈا ورتن سنگھ را شور و دیال کاس جہالا
 و ارجن گرو و دیگر سرداران قوم جلالت کشش با تمام استماع و سپاہ خویش دست تعلق از دامن جان برداشتہ
 و علم شجاعت برافراشتہ بکیا ر جلواند و خند و خندت بر تو بجانہ اورنگ زیب رنجتہ بتینر برداشتہ مرشد علی خان و
 ذوالفقار خان با آنکہ در غور کثرت راجپوتان بنودہ لصدیک نیر سید دوست بدامن غیرت زدہ و پاسے ثبات افسرہ
 از جان زخند لکھ گرو و در بسیار سعی و تلاش بیلے شمار کہ اقصی بالغایتہ سپاہگر لیت مرشد علی خان مردوار فقیر جان سارنود
 جگلو شجاعت چہرہ آراہ برافروخت و ذوالفقار خان باکین ناموس طلبان منہد کہ در ضیق مجال پیادہ شدہ دل پر مرگ نمناز
 اسب فرو آمدہ با سجد و پای ہمت در میدان و نا افسر و و در شجاعت و دلیرے دادہ در ان معرکہ مرد آزا ناگوسے ثبات
 و استقلال از اقران و اشال برداگر چہ گل زخمے از شاخسار مردانگی جید اما بھفظ انکی کار بھلاکت او نر سید راجپوتان را
 پیشا پدہ این غلبہ و چہرے سخت و خیر کے افزو دہ بہان ہیت مجموعے از تو بجانہ اورنگ زیب گذشتہ بر سر اول خند
 و جمعی دیگر از ہراول آن گروہ جہالت منس و جوتے از قول و التمش بلک و امداد ہیش فنگان خود حملہ با آوردند و جنگی
 عظیم در پیوست سلطان محمد و نجابت خان و سائر بہادران ہراول مانند کورہ از سیلاب آن گروہ از جان زخند پای قرار ستوار
 و اشکند و بدستیار سے بازوی ہمت و نیرو سے جرات بقابلہ و مقابلہ اعاد سے پرداختند اگر چہ غنیمت و کثرت و ابونہ
 اضلاع و مضاعت بود اما افواج این طرف را از فرط استقلال و بایید اقبال انقدر دل توسے بود کہ این ہمہ از دھام
 در نظر بہادران ہیچ نئے نمود و ناوک جانتان از دست اینہا چون قیر قضابے خطا از شست بہت و گرز گران
 سبک و ستان از خود کاسہ بر سر آوردہ و شکست ایستاد شدی ہیرون سوسے بند و روان بہ ہر صندل
 جہدہ کوسے نشان و گزور کفے تیغ در کار بود و زوسے بہان جا کہ زنا بود و درین این کشش و کوشش کہ
 نازہ عربی در کمال التباب و اشتعال بود شیخ میر ہار و لاوران طرح دست بہت خود لکھ گاہ آن خیل ادبار زد

ذکر عبادت ناگیکر با زبان عینیت کلمه

و در تفسیر خان بادی لیران آتشش نیز رسیده مصدر ترددات نمایان گشت و همچنین صفت شکن خان بایبوردان طرح دست
 رخس شجاعت انگیزه بر مخالفان حمله کرد و کوشش با سکه مردانه نمود درین وقت محمد اوزنگ زیب که احوال جنگ پرجوم
 اعدا سے و چیره دستی آنها ملاحظه نمود عرق حمیت ملوکانه اش در حرکت آمد و جوهر شجاعت ذاتی را کار فرما گشته با
 ملازمان رکاب نصرت قرین متوجه لگ و داماد بیاوردان جان نثار گردید سبازان دلاور و کند آوران بیاوردان که در هر
 کارزار با دشمنان سرگرم گیر و دار بودند با مانت و اما دقوت غنچه چنان نزدیک رسید که قول خاص پیر اول است
 بیست بجائی که او خوش کین رانده بود و تصور چو گرد از قفا مانده بود و بشاید که آثار اقبال و عظمت و جلال ملازمان
 را دل قوی گشت و اعدا را پشت همت شکست و دست جرات از کار رفت ملازمان جان باز از سکه دلیر سے
 فرار کرده بر دشمنان ریختند و خون مخالفان را با خاک میدان بر آمیختند بقیه لیسف مجال اقامت در خود ندیده و فرار
 اختیار نمودند درین عرصه دستخیز و معرکه ستیزه آویز کند سنگ با ڈا و سبجان سنگ سیودیه درق سنگ را شعور و اجرین
 و دیان اس جبالا و موہن سنگ با ڈا که از سرداران معتبر و عمدہ و اعیان آن لشکر بودند مردانه سر در جیب دم کشیدند و
 جمع کثیر و گرسنه ابوه ہیرا سے آنها ساک ساک فنا گردیدند و راجہ راسے سنگ سیودیه از قول مخالف راجہ
 سبجان سنگ بندید و امر سنگ چند رات از سر اول غنیم بافیل و حشم و طبل و غا در بین نبرد و کارزار بشاید شکست و اقتدار
 اوزنگ زیب گر نیچہ بجانب او طمان خود شستا فتنه و مراد بخش که در بر انظار بود بجانب یمن راجہ جسونت تاخت
 و با مردم قول راجہ آویزش نموده داد شجاعت داد افتخار خان و مردم دیگر از ملازمان پادشاهی که در مسیرہ رلبہ بودند
 بمقابلہ و مدافعہ مراد بخش پر درختہ تبرکتا زرقا سے او در سپہ بجمہ مردم تاختند و این جرات بموقع اورا راجہ راسیلے
 مضطرب ترزل ساخت و بر ملاقات اب راجہ بزرگ تبار و اسپوتان بیلد شکارنگ نزار بر خود پسندیدہ دیش ہار بر چہرہ اعتبار خود کشیدہ با
 مدد و از راجہ چوتان زخمی نم گشته وقت لیسف عساکر نیز روزی تا تر بودند راه وطن پیش گرفت بیست چنان بینا ک ہیرا سان گر نیت مکر نثار از گرسنه
 گینخت و تقاسم خان میرا کش و سار کشک پادشاهی بکام ناکامی راہ فرار سپردند مراد بخش از یمن راجہ جسونت پیشتر رفتہ بر بنگاہ
 راجہ رسید از افواج راجہ کہ بجا است بنگاہ مامور بود مانوسے و ہر سو سے تاب مقادمت نیاورده و بر تاقبتند
 و راجہ بیستہ سنگ باقتنا سے دہش از راہ القیاد در آمدہ پیش مراد بخش رسید و اورا شفیع عفو جرائم و وسیلہ صفا ہم
 خویش گردانید مجموع تو بجانہ و فیلان و خزانہ غنیم بقید ضبط و تصرف اولیا سے دولت اوزنگ زیب درآمد وارو
 و بنگاہ مخالفان تاراج لشکر گردید اسیاست بدست اندر آمد سب سے با دپا چہ ز خون جگر را دست و پا در خفا بہ بند
 آمد از ہر طرف قیل است جوستی کہ افتد عسکری بدست و ہمارا راجہ جسونت شکست فاشے خوردہ سزای جبارت
 و سبلا و سبلا و پاداش جاکت و محال طلبی یافت و اوزنگ زیب ناگیکر کہ فطانت و تدبیر و پشت تعاقب فراریان سب
 ندیدہ رستم گامی سے کہ فی الحقیقہ ماخر کشی است منع فرمود و بعد در در زمرگاہ فرمان داد کہ اعدا کشتگان تجداد و در پد
 چون بر شمر و ذقربیش سن ہزار سن از مقتولان خیل مخالفت شمار آمد و سرداران ناستے آن گروہ نیز بسیار بکار آمدند
 از سرداران لشکر سوسو کہ مرشد قلنخان و دیگر اعدا سے تلفت گشت غیر از ذوالفقار خان و سکندر روہیلہ و
 شیخ عبدالعزیز و رگھنا قہ سنگ را شعور دیگر از عمدہ ما لا اسبب غم نیز رسید ازین فدویان شیخ عبدالعزیز کیفرت
 تر و در جان فغانی بیست و یک زخم برداشتنہ آخر صحت یافت و زخمها سے مجروحان بالیتام گرا بیدہ نیشش توش جرات

براحت سبیل گردید القصد بعد وقوع این فتح دست نیاز برنگاه خداوند چاره ساز برآورد و شکر الهی و سپاس عطا یاری ناقصی
 بتقدیم رسانید و بنواختن کوس شاه و ایام نمود و در موضع لشکر غنیمت مختصر که در جنگ همراه بود برپا کرده بعد نزول در آنجا ملازمان
 رکاب نماز ظهر بجا عت کرانده پس از ادا سکه فرض و نوافل لشکرانه این بوسبت کبری از روستای نیازدو گانه ادا کرد و بعد ادا سکه
 صلوات مراد بخش بجز سباط بوس رسیده تلبیسات مبارک با فتح بجا آورد و راه دیوی سنگه بنیدله را که با خود برده بود استشفاع جبرائیل
 او نموده بلازمت فائز گردانید و او رنگ زیب تا شام در همان مکان بسر برده بعد نماز مغرب چون خیر و رود دارد و بر افراسختن
 دو تخته را الا بعرض رسید با عساکر ظفر طراز سوار شده و بمسک خود که بمسافت یکس کرده از آنجا واقع شده بود شرف نزول آمد
 داشت و مراد بخش را بجلد و سکه حسن خدمت و جبار سته که نمود با تمام پانزده هزار اشرفی و چهار زنجیر فیلی که تمثیل و دیگر عطا یا عفر
 اختصاص بخشید و سلطان محمد سپه کلان خود را باضافه پنجاه هزار سوار بمنصب پانزده هزاری ده هزار سوار شمول عفو است
 ساخت روز دوم تباریح بیست و سوم ماه مذکور ظاهر بلده او چین منزل شد گروهی از زندگان عقیدت سگال که معصوم بودند
 در جان فشان شده بودند کامیاب نواز شش خسروان گردیدند از آنجا بجا بیت خان بر حمت خلعت خاصه و در زنجیر فیلی و تمام
 یک لک روپی مخرج انوار عنایت گشته بنجاشانان بهادر سپه سالار مخاطب شده ملتفت خان بخطاب علم خانی و خد منتظر
 القدر دیوانی و خلعت خاص و اسپ باز طلا و طوغ نقاره و باصل و اضافه بمنصب چهار هزار سکه و دو هزار سوار و دیگران ازین
 قبیل بسیار مایه اندوز اعتبار شدند و بعد از سه مقام بیست و نهم از او جین نهفت نموده بر بیست و هشت کوه و سه مقام
 بیست و هشتم شعبان بجد و گوالیار رسید و درین ایام نصر تخان ولد فاندوران بهادر مرچوم که بجا است قلعه را سپهر قیام
 داشت حسب اطلب او رنگ زیب بخدمت رسید و بعنایت حاجت و اسپ خاصه و فیلی مخاطب خان دیوانی شمول
 عواطف خسروانی گردید چون داراشکوه بالشکری ابنوه بدو بولور آمده در منع عبور سوکب او رنگ زیب از آب چنبل
 بانواع تدابیر و چیل سکه کوشید و اکثر گذر با سه مشهور مقرر جنبه کرده پس بجن در چیل و نصب ادوات توپ خانه استیقام
 داده بود و لاجرم بعد اطلاع بر این معنی در گفتیش تحقیق گذر و تدبیر عبور از دریا سکه مذکور افتاد و بعد استکشاف و تخلص از زندان
 آن مرز و بوم بطور پوست که گذر ببنده که از سمت گوالیار بر دست راست دهولپور مسافت بیست کوه واقع است قابل عبور
 سوکب نصرت تاب به پایاب است و چون عساکر منصور از کنار آب دور و گذر مذکور بخیر مشهور است داراشکوه مغرور از کوتاه منی
 بقبضه آن نیرو دهنده نابراین روز دیگر که در آنجا تمام داشت خانانان سپه سالار در ذوالفقار خان و صفت شکر خان بابا در
 توپخانه و جمیع دیگر از فوج متعین نمود که بر جناح استیصال روان گشته بان گذر آب بگذرند و تا وصول راست شاهی از مخالفان
 میاست نمایند بوجب امر بنید با سه مخلص بدخ شعبان بکنار چنبل رسیدند و سبب توقف از آب گذشته آن طرف منزل گذرند
 و در همان روز او رنگ زیب از گوالیار کوچ نموده به دور و در کمال استیصال بهما بجا رسید روز دیگر که غره ماه مبارک رمضان
 بود از آب مذکور عبور نمود و عساکر نصرت ما شرف فوج مانده موج بسهولت از آب گذشته آن طرف چنبل منزل گردید
 اکنون ذکر شده از احوال شاه جهان و داراشکوه بنابر انتظام اخبار ضرور و ناچار است *

ذکر احوال داراشکوه و شاه جهان

شاه جهان را اگر چه در استقرار خلافت اکبر آبادی بجلد صحیحی و حقیقی از مرض بهر رسید اما ضعف و ناتوانی بسیار داشت و فصل
 تابستان نیز و یک سید اهل بایر خون عود مرض گذراندین موسم صیفا در آن بلده که بواسطه گرم تر از شاه جهان آباد

و بنادل عمارت شین نیز از سنگ است تجویز نموده بودند پادشاه و در شاه جهان آباد که بر سریت روح و هوا در تابستان و کسلس نهر کو در شمال
و ترویج بهوب شمال دوست مسکن و پذیر از اکثر بلاد ممتاز است مناسب است پادشاه را با رز و مسکت غم حضرت
لطف شاه جهان آباد تقسیم یافت و در اشکوه اگر چه رفتن پادشاه آن طرف منافی مصلحت و غرض خود میداشت اما بنا بر اعتماد
به جو بیاسه بلند که بهار اجماع و در عهد کفایت مهم اوزنگ زیب نمود معذور بود و است که فی الواقع راجه مذکور بان
هم فوج و سامان و فور از عمده اراده یاسه اوزنگ یب برآمد و تدارک تواند کرد و آنحضرت از مرضی پدربان هم پدراهم تویب
انواع ملامت فرموده به نصت پادشاه راضی گشت و مسجد هم رجب که مست دوم آن محاربه اوزنگ یب با جنونت سنگه درج است
و جین انجام یافت شاه جهان مع دار اشکوه روانه شاه جهان آباد گردید و دوم شعبان که موضع ملج پور محرم نزول گردید محرم
گردید و ساقی بیگ یساول که از پیشگاه سلطنت سینگام اقامت در اکبر آباد نزد راجه جنونت رفته بودند معاودت نموده
خبر انزام او و توجه اوزنگ یب بعزم حضور ساینند در اشکوه بستماع این خبر مضطر شده شسته را می و تدبیر یافتند
تقدیر از کف فرو شست و اراده مراجعت با کبر آباد نمود پادشاه اصلا راضی باین امر نبود و کمال استیجاب از بر گشتن می نمود
در اشکوه بعزم و اصلاح پدرا مضطر ساخته عثمان غزیمت با کبر آباد گردانید و سوکب پادشاهی از ملج پور رایت مراجعت کرد
نیم شعبان بمکر سلطنت نزول نمود و در اشکوه بجمع سپاه و لشکر و سرانجام اسباب نبرد پرداخته جمیع امر و منصبداران ملان
پادشاهی را که ممکن بود طلبیده و تسلیمه خواهر و قلوب آنها کوشیده با خود عهد استمان متفق ساخت و در اندک فرصتی از سپاه
قیمت خود شکر سبکی شمار قریب شصت هزار سوار فراهم آورده اسلحه و ادوات انچه خواست از قورخانه پادشاهی گرفته
بر لشکران قسمت نمود شاه جهان چون جرات و اصابت را سکه اوزنگ یب و نا تجرب کاری و ناز پروری در اشکوه چنانچه
باید میداشت یقین داشت که در صورت محاربه در اشکوه از عمده بر نیانده غائب و غاسر خواهد گشت بنا برین راضی باین جنگ
نمود و با مقتضای شفقت بحال در اشکوه ولالت بصلحه می نمود و در اشکوه نظر با قصد از خود راضی نمی شد شاه جهان بنا بر
رضای اولی او وضعت بیاسه و پیرس خود نیز جرقه در نمود ناچار بهار است پر دخت چون در اشکوه غزیمت حرب معمم نموده
شانه هم شعبان حلیل افتد فان را با بر سخی از امر او جمع از سپاه بر سر منتقل پیشتر خص نمود و فرمود که تا درود درود
و هوایو را قاست نموده گذر بهای صبل بقید ضبط در آورده محافظت کند و خود با سپهر اشکوه سپر کتر خود و سایر افواج و
تو چنانچه و اسباب ایستاده بیت و نهم ماه مذکور از اکبر آباد برآمده پنج منزل بدی هوایو رسید و چند روز آنجا اقامت و زبیده حباب
و گذر باران چنانچه باید ضبط ساخت و انتظام سلیمان اشکوه سپر کلان خود و افواج همراست او که در دستها بنوه بود می کشید
و میخواست تا آمدن او اوزنگ یب عبور نماید تا آن لشکر با هم با و پیوندد القصد بعد استماع غیور عساکر اوزنگ یب
از آب مذکور بصورت مسطور که خارج از گمان او بود اندیشه مند گشته با لشکر فراهم آورده از هوایو متوجه مقابله گردید و در
موضع راجه پوره که ده گروهی اکبر آباد دکنار آب جنناست زمینی براسه جنگ خوش کرده معسکر ساخت و بتوزن لشکر و ترتیب
افواج پرداخت و درین اوقات هم شاه جهان از راه ترم بحال در اشکوه مکرر مشاهده پذیرد و منع جنگ و ساز کردن آهنک
صلح فرستاد لیکن سفید نیفتاد تا آنکه شاه جهان با وجود کمال ضعف و بقیه بیاسه بداعیه اطفا سے نائره فساد در عین صورت
گرمای شدت حرارت هوا خواست که نخست حرکت نموده از راه دریاب لشکرگاه تشریف از زانی دار و بهیامن تدبیر و لطافت در
سد باب قتال و جدال نموده بلاعبت و مصالحت رفع آن منازعت فرماید و باین عزم صواب پیش خانه بیرون فرستاده

حکم نمود که در میان هر دو لشکر اوقات شناسایی برافرازند و خود نیز متعاقب اراده سوخته بر داشت و داراشکوه آمدن پادشاه نخل مرام خود دانسته راضی نبود و بانواع جیل در تاخت و تاول کوشیده در ارتکاب جنگ و بیگانه گنجی نمود.

ذکر محاربه داراشکوه با اوزنگ زیب و همزیمت یافتن قبیله تاجیک و نصیب

چون غره ماه مبارک رمضان محاربه اوزنگ زیب مع افواج قبیل گذشت در و زاین طرف آب بجهت ترفیض و لشکر یان که سینه بعبید پیروزه بودند تمام نموده پنج خبر پیش آنرا در اشکوه از راه پولیو لغزم متعاقب رسید که چون متواتر نموده ششم ماه مبارک نزدیک لشکر داراشکوه بغاصه یک نیم کرده توقف نمود تا کیفیت حال خود و مخالفان و غریبت او معلوم نماید و در اشکوه در همین روز بعد اطلاع بر ترتیب افواج و تسویه صفوف و پهنا سوخته خود لغزم بیکار سوار شد و از نگاه خویش قدری راه پیش آمده بسیار بسیار ایستاد لیکن از اندیشه مخالفت بانا سحر بکار و سوخته تدبیر تمام روز با افواج مسلح در عین گرمی سوزان سپهر برده لشکر یان را تعذیبی عظیم کرد و چنانچه جمیع کثیر از فرط حرارت و شدت غلظت و قلت آب بر آب عدم رسیدند و پیامه هلاک در کشیدند و هنگام غروب آفتاب که شام او بارشس نزدیک رسیده بود رخ از آن عرصه تافته بمنزل گاه خویش برگشت و بهوشیاران دانادل این حرکت را نشان بخت برگشتگی دانستند و لشکر فرار و او بارشس گرفتند اوزنگ زیب با قتلنامه و دشمن و بهوشیاران و مواعی بد و توجوایان چون پنج گروهی دست در عرصه کم آب نموده بودند حرکت مناسب ندید توقف بجای خود مصاحبت داشت چون اثر جنبش از فوج مخالف ظاهر شد و آن روز جنگ بتعویق افتاد حکم مطاع بنفاد پیوست که چون در قاهره همانجا منزل نموده نیمه با بریا کنند و مو چالها بجهت خبردار سازد و لشکر ببرد و در معرکه تقسیم نموده قمر اطراف مخالفت بجارند و آن شب از طرفین بلوازم احتیاط و بیدارسی و متقط و تیار قیام ورزیدند اوزنگ زیب با بهتر از لشکر فخر طراز و تهرتیب و تسویه افواج پرداخت و فرمود که تو پنجاه را پیش برده همیای عد و سوز آتش افروزه دارند و حسب الامر فیلان مست جنگی بانواع برگستوان آراسته اسلحه و ادوات حرب بخرطوبه بیکر آنها تجویب شد و شاهزاده محمد سلطان را با خانانان سپه سالار بر اول ساخت و ذوالفقار خان و صفی شنگن خان را فرمود که هر دو با تو پنجاه که با هم تمام آنها بود در پیش صفت بر اول آماده خصم افکنی باشند و سردار بیکر الفار شایسته را و محمد اعظم نامزد گشته اسلام خان و عظیم خان و خان زمان و مختار خان و دیگر امراسه جانفشان در آن طرف متعین شدند و مراد بخش را با فوج او در جرات غار گذاشت و سردار اسه امتش بعد از امراسه جانفشان شش می رسید میر برادرش و شکره خان دیگر بهادران مفوض گشت و بهادر خان با جوتی از دلاوران طرح دست راست و خاندوران با فوجی از دلیران رزم جو طرح دست چپ معین شدند و خواججه عبدالقادر اول بیگی با دولت بیگ برادر او و عبدالقادر خان تیراسه و بهرام ولد قزلباش خان و گروهی دیگر از زندگان کار طلب جمعی از قزاقان بقراولی که سمت بر میان پرولی است و خود بر فیلی کوه بیکر فرخ منظر سوار شد و شاهزاده سعادت شیم محمد اعظم برادران جنگ بر فیلی خود گرفته قول خاص بقرب وجود خود زینت بخشید و جمعی از مخلصان خالص جانفشان را بهر اسه رکاب خود اختصاص بخشید و لو اسه غریمت بمقابل داراشکوه برافراشت و داراشکوه هم صبح همین روز که پنجم ماه مبارک بود چون طمنه تیار اسه عساکر جنود اوزنگ زیب شنید با لشکر آراسته خویش بدستور روز پیش سوار شده در زمینی که روز گذشته ایستاده بود صفت کشیده ایستاد و ترتیب افواج با این صورت بود که تو پنجاه خود را بر دوش اسه برق اندازان میر ملتشر خود از دست راست و تو پنجاه پادشاه اسه که با بهتام حسین بیگ خان بود از طرف چپ در پیش صفت لشکر جاداد و زامراسه پادشاه اسه را و ستر سال با ذاکه از راه چوتان عمده منهد و ستان بزم بد شجاعت و دلاوری اسه و فنون سپه دار

و سپاہ گری امتیاز داشت و ثبات قدم و استقلالش در معارک رزم و قتال نزد مسلمانان و راجپوت مسلم العقبون بود و با سایر
 عمده ادر و ساسے راجپوتیہ مثل راجہ بیوپ سنگھ راٹھور عم زاده راجہ حبیبونٹ سنگھ که با او هم عصر ہے سے سے خارو و ادر اینہم
 سیدید و سیدید یوسینود جید و راجہ گرد سہر بزا در زاده راجہ تلجند اس و گوہر مجیم سپہ راجہ مذکور در راجہ سوارام گورو و دیگر
 راجپوتان نامی جلالت نشان را بر اول ساخت و از مردم خود داد و خان قمریشے را با زیادہ از چار ہزار سوار بر گزیدہ و عسکر خان
 میر بخش خود را با سہ ہزار کس از نوکران عمدہ قدیم و مردم جدیدہ منیبہ آن فوج گردانید و سردار سے بر افغانہ خلیل اللہ خان کہ از
 عمدہ پاسے سلطنت میر بخش ککر پادشاہی بود و مومن در شتہ ابراہیم خان خلعت علیم در ان خان را با دو ہزار و دیگر سوار
 و آہن بیک و طاہر خان و قباد خان و سائر تورانیان و رام سنگھ راٹھور و کفنغز خان و سلطان حسین ولد مہالتخان مرحوم و
 میر خان ولد خلیل اللہ خان و راجہ کشن سنگھ تو نور و پرتھی راج و دیگر امراء منصبداران پادشاہی را در ان فوج متعین نمود
 و سپہ سنگھ سپہ خود را با رستم خان کہ بخطاب بہادر سے و فیروز جنگے نامور و در سلک اناعظم امر سے معتبر و سپاہی مقرر بود
 و جہر افغان باز داشتہ قاسم خان و سربلند خان و سید شیر خان بارہ و مانوسج و بہر سوج و کنی و سید بہادر بکر سے و مہا
 مجہد و ریہ و عبد البنی خان و سید نجابت خان و سید منور بارہ و سید نور العیان و سید مقبول عالم را با جمیع سادات
 و اہل جلوہ گرداران پادشاہی در ان فوج معین ساخت و خود با سہ ہزار سوار از عمدگان و خاصان و مخلصان و سقر بان
 خود و جمیع از مردم پادشاہی مثل فیض اللہ خان و خوشحال بیک کا شغرسے در قول قرار گرفتہ کنور رام سنگھ مہین خلعت
 راجہ جے سنگھ را با کبریت سنگھ برادرش و شیخ معظمت چوپڑے و جمیع از راجپوتان و سیدناہر خان نوکر خود را با دو ہزار سوار
 المتش کرد و فوج دیگر رسیدن و بسیار قول قرار دادہ عفر خان و فیروز میواتی نوکر خلیش را بر داسے فوج مہینہ گماشت
 و گاہدشت میرہ بعدہ امر افغانہ خزانہ خیم ثانی کہ بتقریب در صاحبست او اختصاص داشت گذشتہ القصد بعد گشتن
 یکیا سوز از کوزہ اندیشے و پیغرسے عزیمت حرب قتال صمم کردہ بقصد کینہ توز سے استقبال عساکر اوزنگ سپ
 نمود و در مقصد نہار چون ماہچہ راست اقبال اوزنگ زیب از دور نمایان شد سخت بانداختن بان و تفنگ کش جنگ
 افروخت اوزنگ زیب بعد ابتدا اقبال از طرف دشمن و مشاہدہ آن حال فرمان داد کہ علی تو پچانہ او و دلاوران شعلہ خو
 آتش افروز رزم و پیکار شوند با استعمال آلات توپچانہ ظرفین روسے ہوا از دو باروت تیرہ و مار گشتہ نوب صد
 صاعقہ توپ و آمد شد پیر شہاب بان زلزلہ در زمین وزمان آنگند و جنگ گرمی پذیرفت رفتہ رفتہ نیران حرب قتال التہاب
 و شغال گرفت و افواج داراشکوہ نزدیک رسیدہ از طرفین تیغ پیکار علم و اثر دہا سے سنان شعلہ فشان گردید و کار خون
 یز سے وقامت بلا بالا گرفت اہلبیاست بلا با از ہنگامہ آرا سے شدہ و گرسیل خون دشت پیمانے شدہ
 سپ از دو سو تیغ در ہم نہادہ زرہ دیدہ از ہم بر ہم نہادہ و جہر افغانہ لشکر داراشکوہ کہ پشش ہہر شکوہ درستم خان بودند
 خیر گے نوودہ اول بر توپچانہ اوزنگ زیب حملہ آوردند و تفنگ پیکار ہای بہت استوار داشتہ دست بردافندہ گشتند درین اثنا یکی
 از قبیلان سدرہ رستم خان از صدر توپچانہ غلطید و بضر توپ و تفنگ و بان رختہ در بنا سے ثبات آنها افتاد و ویدند کہ در
 ازین طرف میر نسبت ناچار نسبت بر افغانہ اوزنگ زیب تا خدمت بفرج بہادر خان کہ طرح دست راست و از غایت دلاور سے
 بجانب ہراول پیوستہ بود و بر خوردہ و جنگ و پیکار پر و اخذ خان مذکور بہ افغانہ آنا و آمدہ نہایت جلالت و تقدیم رسانید
 خدمت سے برداشت و سید دلاور خان و مادی داد خان از ان فوج قدم جرات فشرودہ چہرہ رفاقت بگلگونہ شجاعت سپہ

ذکر محاربه دلاشکوه با عالمگیر

نه آخرت گرفتند و بعد زود خورد بسیار چون فوج داراشکوه ابنوه بود رفع آن بسی و کوشش این کرده صورت زیست و نزدیک
 بود که پاسک ثبات اینها بلغزد درین اثنا اسلام خان با بداران فوج برانکار از جانب بدین در آمده جنگ پیوست و شیخ میرنیر با و
 التمش خود را رسانیده بزور بزمی شجاعت و شهامت جمعیت امدار از گم گنجیت و خاک معرکه بخون جبارت کیشان آن طرف
 برآسخت درین آویزش مرزانه و گپه درارستانه رستم خان هدایت تیر قفا گشته راه آخرت گرفت و سپهر شکوه با بقیة السیف و
 بفرار نهاد و از سرداران فوج برانکار که همراه اسلام خان تعیین بودند سید حسن محسن اخلاص مصدر ترو دوات نمایان شده و سید حسن
 و غیرت بیگ و محمد صادق و ممریز میمند کوشش با سکه سپندیده بظهور رسانیده لغز شجاعت و مرد سس لبکه زخم کامل عیار خستند
 داراشکوه که جنگ نا دیده و اسیر محاربه به شجره نر رسانیده بود و پیشاپه به تیز جلوسه رستم خان و سپهر شکوه خود نیز بتعاقب آنها با و
 قول و التمش بسخت تمام رو برو تو بجان و سب اول اوزنگی سب روان شد و سب اول خود را زیر کرده از تو بجان خود نیز در گذشت و چون
 بتو بجان اوزنگ زیب نزدیک شد از سدا تشبیه گذشتن استوار دیده بطرف راست خود میل نمود ازین جهت سب اول طرفین را
 در اول جنگ با هم گریه در عقب تو بجان بود و اتفاق آویزش نشد و داراشکوه با مراد بخش که مع فوج خود سردار جباران اوزنگ سب
 بود و بر و شد و خلیل امشد خان نیز با سپاه برانکار داراشکوه بعد آقا رسیده حمله آورد و جنود اوزنگی که با او بودند دست جرات
 بجنگ تیز کشیدند مراد بخش قدم ثبات افشرد و بدافعه و کارزار در آمد و بعد کوشش بسیار و آویزش سب شمار که مراد بخش نیز
 چند زخم خود برداشته بود پای قرارش لغزیده بعقب رفت مقارن این حال اوزنگ زیب روسه فیل خود بطرف داراشکوه
 گردانید عساکر او و فوج قول خاص نیز همان طرف میل نمود درین اثنا راجپوتان جلادت کمیش که مراد بخش را هنر میت داده
 بودند خوش تهور بگنجینه و رشته پیوند تعلق از گوهر جان گنجینه بر قلب شکر اوزنگ زیب تا ختم دلاوران شکر و جان فشانان عسکر
 او بخش ثبات ولی نعمت خود پشت بهت قومی دیده دست جلادت بر آوردند و بعد مر تیر و تفنگ بان و ضرب تیغ و طعن بیان
 بیغ مخالفان پر داختند و به نیروسه دلدیسه خداوند صاحب اقبال خود پاسه جلادت افشرد و مخالفان را آواره سحر
 عدم ساختند درین زور مرد آزما سر تفسه خان و ذوالفقار عثمان و غیرت خان و التمرار بیگ سیر تو زنگ زخمها برداشتند و دیگر
 خود بیان شهامت لیالت را کار فرما گشته تلا شها سکه سپاهیان و چپقلشها سکه بداران بظهور رسانیدند اگر چه ملازمان رکاب
 اوزنگ زیب داد مرد سس و دلاور سس دادند لیکن از راجپوتان جلادت پیشه نیز تهور پاسه عظیم و جراتها سکه غریب
 بوقوع پیوست چنانچه او ستر سال با ڈا و رام سنگد را مهور و بهیم سپه راجه بمثلها سس گور و و راجه شیورام برادرزاده راجه
 نکور و سب سب بگرا از لیان و نام آوران آن کرده راجپوتان سیمپو به سپاه سردی جرات نزدیک ننگ زیب رسیده درین قول خاص بجاک میدان قیادت
 راجه سب سب را مهور از کمال جلادت و بی باکی بر همه چشمان خود سبقت گرفته تا نزدیک فیل اوزنگ زیب رسیده پیاده گردید و بر پانل آرا تهور و تهور بی
 ریسما سب سب و چون بر پید اوزنگ زیب جراتهای او سپندیده دران وقت نخواست که اوزنگه بدست آید و در زمره مخلصان گرانند
 لیکن صورت گرفت و بردست ملازمان او گشته شد با بجز داراشکوه بعد مشاهده این حال در گشته شدن رستم خان و راوستر
 و دیگر همه پاسه راجپوتی که در ارتکاب این جبارت و اقماع از نصیحت پدر و مقتناده و ستمنازش با نمانا بود سس خند استیاده
 بقدر کوشش نمود درین ضمن محمد صالح دیویش که اورا خطاب وزیر خانی داده بود و جمعی دیگر از مردم عمده او مثل سید ناصر خان
 باره و یوسف خان برادر دلییر خان که در شجاعت ثانی اشین مهین برادرش سس شمر و ندوز سرداران خوب او بودند نیز شتر
 بلاکت حسیه ند و مقارن این حال یانی چند متواتر از تو بجان رکاب اوزنگ زیب بفرج قول خاص و اطوار فیل سوار او

رسیده بدین جهت پاسه تپاشش متنزل گشته با آنکه هنوز جمیع با او بودند و کار برود و پیکار با خنزر سیده بود و از قبل سوار و خدای دانند
 کبدام و اخیچه فرود آمده بر اسب سوار شد ازین حرکت و اضطراب بی منکام دور از صواب لشکرش نیز مضطرب گشته تپه پرانگنده و پریشان
 و بر راه فرار روان شد بعد بدین آشناسیکه از خدمتکاران نزدیک داراشکوه که ترکش بر پیشش بسته بود تیر قضا گشته از پادشاه
 حال بدین حال دیده ناچار کجام ناکامی راه او باز پیش گرفت و سپهر شکوه در آشناسیکه راه گریز با و پیوست و نسایم نصر و تائید از
 سبب عنایت و اعزاز بر آشفته رانست طفر طرازا و رنگ زیب و زید و از مردم داراشکوه و پادشاهی بعد ازین ساختن هم اکثر
 عده با سبب روشناس کاس اجل نوشیدند و با آنکه در رنگ زیب فوج حوزد از تعاقب باز داشت و از گریختگان در هر چند کام
 تنی چند از زمینیان و بر سرخ از غلبه حرارت هوا جان بجان آفرین سپرده بخاک بپاک افتادند و جمیع لشکر رسیده راه صحرا
 عدم گرفتند و از سرداران و نوکران نماند کسی بود که زخمی بر نداشتند تا به نامیسان آنا و سائر الناس چه رسد و از آنجا
 بنیات آتی آن که در چنین جنگ عظیم با وجود مقاومت با جیان با دران جانناز سرداران سبب انباز از عساکر اوزنگ زیب غیر اعظم خان
 که بیخ از غلبه حرارت هوا شدت گریامد و سواران رخا و دواخان و سید دلا و خان کی عرصه تعین نشد و آسیب هم جز به بیاد رخا و دواخان
 و مرتضی خان و دیندار خان و غیرت بیگ محمد صادق و محمد زین العابدین عده با نرسیدند و کس از فوج را در بخش نقد جان درختند و خود زخمها شکر برود
 پیکر برود و داراشکوه هیچ خود یعنی ملازمان آید و جیان وقت شام عاجز ناکام در آید و رسیده منزل خود منزل نمود و از فرزند مساکر در برود
 مردم سبب بملاقات پدر هم نرفت و تا سه پاس شب در نهایت تشویش در آنجا گذرانیدند و او آخر شب زوجه خود را با بیخه سواران
 و پدر گیلان رفیق آورد که گردانیده بر سرخ از جواهر و مرصع آلات و پارچه اشراف و طلا که در آن اضطراب و سرسنگی دست قدرش
 بان رسیده همراه برداشته با سپهر شکوه و محدود و سبب از نوکران که بجای دهنه را سوار بودند هر گله اسب سمت دهنی گردید و صبح
 آن پارچه مردم دیگر بر سرخ از با محتاج با و رسیدند و تا دو سه روز دیگر جمیع از سپاه لشکرانش متعاقب رفته با و پیوستند تا آنکه
 قریب پنجاه سوار با و ملحق شد و بعضی کار خانجانش نیز رسید و بیشتر از نوکرانش به پادشاه از رفاقت او خالی کرده با و رنگ زیب
 پیوستند و اوزنگ زیب آنها را با ضایع مواجب مناسب استمال نمود و همچنین اکثر خزانه و جواهر و مرصع آلات و کارخانجات و فلک
 و سپاه در آید آبادمانده با و رسید **عمرت** از دولت عمارت تافت روجه فلک داده خویش بگرفت از و چه پارچه
 در جنگ اندکی در شهر تاراج حاد شد وقت دیگر سوانح و ماجرا سبب اول بعد ازین ارقام خواهد یافت **القصه** اوزنگ زیب
 نصیب سعادت شکر الهی بجا آورده با فوج نظر اعتصام با رسیدگی و تو زنگ تمام در پی مخالفان روان گشته بمنزل گاه اعاد
 که بجاروب عمارت و تاراج حاد شد وقت رو یافته اما هنوز خیمه داراشکوه بر پا بود و نزول نموده تا رسیدن اردو خود و دو و لقا
 خاص در آن خیمه برود و امر آریکای سائر عده با و ارکان دولت تسلیم مبارکباد نموده او ابتهنیت بتقدیم ساینده و اوزنگ
 تفقد بسیار بحال مراد بخش نموده بجزب نرمی زبان و الطاف و نوازش بیان بر جراحتهای او که درین جنگ برداشته بود
 سر هم گذاشت و جراحان ما بر و طلبا سبب عاذق مبادا گماشت و بعد رسیدن اردو و برپاشدن خیمه خود در آنجا منزل
 گزیده نظر توجه و مرحمت باحوال امر او ملازمان آنگند جمیع را که درین معرکه مصدکوشش با سبب لائق و در جانفشانی از دیگر
 فائق بر آمدند **الفن** عولمت و جلال الطاف پادشاهانه نواخت و سر سیکه را در خور مرتبه و قدرش کامیاب و اسیب منکام
 ساخت و روز دیگر شکار گاه سوگر رسیده عرضدشتی متعین بر بندر خواهی و صورت ما بر سبب و اعتذار جنگ که با و
 آن داراشکوه بود و مجبور سبب و محدود و سبب خود درین کار گاشته بخدمت پدر خود شاه جهان فرستاد و درین روز

محمد امین خان سپه مملکت خان که اورنگ زیب پدشاه را در اورنگ آباد بحسب مصلحت مقید ساخته بود و نیز سایر امر اسکی سلطنت وقت
حسب بدولت آستانه بوس مور و عنایت شد و بر حمت خلعت خاص و اضافت هزار اسکی هزار اسکی بچار هزار اسکی هزار اسکی
سر ملیندسکی یافت و روز دیگر که در آنجا مقام بود اعتقاد خان ولد امین الدوله آصف خان و بر شش هزار اسکی سلطنت رسیده
مور و عنایت شدند و در ماه رمضان باغ نور منزل که در ظاهر اکبر آباد واقع است منزل شد و شاه جهان غلبه و استیلا اسکی
اورنگ زیب دیده بمشاشات و مدارا پروراخت و در جواب عرض داشت صحیفه بقلم خود نگاشته معصوم فاضل خان میر سلطان فرزند
و سعید پدایت الله صدر را نیز بر فاقش دستوری داد آنها حسب حکم پادشاه رسیده بعد از آنکه ملازمت و گذرانیدن صحیفه
و ابلاغ پیغامها اسکی زبانی که بان نامور بود و ند بعنایت خلعت سرافراز اسکی یافته معاودت نمودند و فرود اسکی آن بار در
فاضل خان و صدر مذکور رسیده پیغامها اسکی ماضت رسانیدند و یک قبضه شمشیر موسوم بعالمگیر که شاه جهان فرستاده بود
باورنگ زیب گذرانیدند بدست آمدن این شمشیر که پادشاه فرستاده اورنگ زیب او ریاسه و ولقتش تقاول نموده در باطن
و خود را بعین لقب ملقب گردانید و درین تاریخ ظاهر خان قبا و خان و فیض الله خان و سر ملیند خان و لوازش خان با بر شش
هزار اسکی دیگر رسیده دست توسل بدین دولت اورنگ زیب نهاده اجنابت خلعت سباسب خند چون درین وقت که
استقام سلطنت نخل رخسار کرد و شانسزاده که در ش سلطنت بود نزد نزدیک شهر بود سکنه آستانه الجبله مذکور بی حال خود
و همراهمان مراد بخش سجود سر اسکی آقا و غفلت او تسلط بود و هر جاد است او اسکی نو دند و اورنگ زیب بنا بر تقاضا
مصاحت وقت اغراض میکرد بدین جهت از جبارت پیشگی طریق خلعت حکم پیووده بشهر آورده اسکی اعتدالیه اسکی نمودند و نیز
اورنگ زیب در باطن قاصد تسلط خود بر شهر و قلعه و کارخانجات بود مصاحت در آن دید که شانسزاده محمد سلطان با خان خانان
سپه سالار بشهر فرستاده جنبط و ربط آن که مرکز سلطنت بود قیام نماید بنا برین و در آنهم ماه مذکور فرمان پهلوان شانسزاده
و سپه سالار با نوبت از جنود قاهره داخل شهر شدند و همدرین تاریخ جمیع از امر اسکی سلطنت رسیده بملازمت اورنگ زیب
ستامان شدند و بعنایت خلعت مهربان مسئال گردیدند و چهارم عمده امر اسکی بلند مکان خانجمنان بدین خلعت
بدین الدوله آصف خان که شاه جهان بعد استماع خبر نیر میت در اراشکوه باغ اسکی شانسزاده مذکور و جمیع از ارباب عرض او را
دستگیر کرده مقید ساخته بود و بعد دور وزیر بگنای اسکی او و قوت بافته هم بنا بر استرغنا اسکی اورنگ زیب عالمگیر
از قید ربانی داد آمده اوراک دولت حضور نمود عمده الملک خلیل الله خان که شاه جهان او را با فاضل خان بر اسکی
و گذارش پیچاست فرستاده بود بعد از اسکی رسالت جواب بوساطت فاضل خان فرستاده خلیل الله خان را بمقتضای
مصالح سلطنت خود حضور نگه داشت و میر میران لپش جمع از امر اسکی بملازمت آمده بود و خلعت مهربانی یافتند و بدین
قسم هر روز جمیع رسیده سرور مهربانی و شریک ملازمان و اولیاسه دولت عالمگیر می شدند چون مهات چکلہ مترا که در
اقبلع و اراشکوه مقرر بود درین وقت از تفرقه و اختلاف پذیرفت عالمگیر نو جداری در آنجا فرستاده بانظام آنجا پرورخت
سپهبد هم اجبر و جمیع از امر اسکی که منظور بود سلطان محمد را بملازمت شا جهان فرستاده و در حسب الامر داخل قلعه شده از روی
توز و آداب چنانچه از حضور پر خود عالمگیر مستر شد گشته بود کامیاب ملازمت جد خود گردید و توز و هم خواهر عالمگیر که در
سن و سال کلان تر از برادر بود حسب الامر در باغ نور منزل آمده و خلعت با فرموده دلالت بملازمت و اطاعت پر
کرد عالمگیر صلاح حال خود ندیده بحسن تحریر عذر با آورد و بهر بهانه بپلوسه گریه و چشمن روز بدو امر اسکی فرج آن حضرت خان

بزرگوار اعظم و تفریح خان که در پیشگاه سلطنت قرب و منزلت داشتند شرف اندوز طاعت گشته بواسطه خلعت خاص اختصاص یافتند همچنین کل امر اسلحه سلطنت و منصب داران باستان عالمگیر شایسته روسه نیاز بدین درگاه آورند چون که در غیر این امر از و عام نمودند عالمگیر با مقصد اسلحه حرم و تدبیر جلوس بر تخت مناسب زید و بر سینه عظمت و شان نشسته بارعام داد و ولعوا انام بوسیله بخشیدن عظام آداب ملازمت و رسوم تعینت بجا آورده با شماره میزوزکان مرتبه دان و لب ولان پانزده تناس بر درجات و مراتب بحسب تفاوت مناصب هر کدام در مقام مناسب خود جاسه یافت و همه آنها در خور لیاقت خود مورد الطاعت شدند در آریان که سرد فتر اهل دیوان بود با جمیع مقصدیان در زمره اهل قلم و ارباب محاسبه ساسه عتب عالمگیر گشته تمام انواع اختلال و متور که در امور ملک و دولت در این دوران را در یافته بود ما در کردید و بیستم ماه مبارک غرمه دخول مستقر خلافته کبیر آباد در باغ نور منزل نموده مراد بخش را به جانه بقیة آزار و استیصال بجه از جراحات مامور بودن بهانجا نمود و خود در کمال آرایش و بجا و جلال و تخیل که در شمال ابر خرام سوار گشته و جویلی را با شکوه که با شاه او گردید و رفته بسطاب اسعادت آراسته بودند نزول اجلال نمود و در آنجا نشسته با ضافه مناصب و مراتب ستاندار امرا و تالیف تالیف ملازمان پادشاه فرموده با عود متفق ساخت و تربیت خان را با ضافه هزار پانصد بیست و نه هزار چار هزار چار سوار گردانید و بصوبه دار عالمگیر مستقیم نمودید

ذکر ششم از حال داراشکوہ شہزاد مال

داراشکوہ بعد فرار از کبیر آباد پنج هزار سوار بر اہلی رسانیدہ چار و ہم ماہ رمضان در قلعه شہر کمنہ فرود آمد و توقف عالمگیر در کبیر آباد مقیم شد و در آراستن فوج داد و ختن ضرر سپاہ و اسباب حرب اشتغال نمود و دست تعرض بانگہ و احوال و سپاہ در خیال سرکار پادشاہی و نقود و جناس و ذخائر امرا در از نموده در سیر جاسر سپہ فیت متصرف میشد و چون سلیمان شکوہ مہین سپہ فرود با سائر امر اسے ہمراہے او نوسختہ بود کہ از ان طرفت رو بہ سمت ہلی آورده بر جناح استعجال با و نمودند انتظار آمدن آغا نیز میکشید کہ با اتفاق آہو چون مسکو گشت با فخر اید باز مقابلہ نماید و نہانی بار سال تمام تصغیر انواع سوار عید و ترقیب یافتند و در منہ القیاد از فرزان عالمگیر نامہ فراد و اخوات امر ازین بارگاہ بدو و عالمگیر از مصلح بعضی گان می نمید کہ منتظر اقتدار داراشکوہ اند و شاہ جوان با حرا طاعت کہ با داراشکوہ داشت و او درین هنگام عجز نماید ہما سے گاشت ناچار توجہ خاطر بہ و شاہ بیخلاف مقصد عالمگیر مصر و منہ بود اگر بیطاب ہر درار و حما شتاب سے فرمود عالمگیر میخواست کہ ہر اسے منع تشیع ہلاکت پد رفته زبان ملعن مرموم بر بندہ و کاسلطنت بعدہ خود گیر و دنیا خبار کرد ورت نماید شاہ جهان ابد ملاحظہ سے اختیار سے خود اظہار انزجار و سیر از سے نمود و ترک خواہش ملاقات نمود اگر چه اول خاطر خواہ خود بخواہست ہون صورت فکر فتن لقصا و او از در دست برداشت و عالمگیر با این صورت ملاقات پد رنخل مقصد مرام خود و سحر را ندن داراشکوہ از دست اقرب لصلح داشت دیدہ عازم شاہ جهان آباد گردید

ذکر نصرت عالمگیر بطرف شاہ جهان آباد و سوا سے کہ درین سفر و سوار او

چون عالمگیر مقصد استیصال داراشکوہ عازم دیلی گشت شاہزادہ محمد سلطان را با جسے از جنود قاسرہ با کبیر آباد گذار گشتہ با عساکر ہر اسے سوجہ مقصد گردید و اسلام خان خدمت اتالیقی شاہزادہ مقرر گشت و فاضل خان میر سلطان پادشاہ را خدمت سر انجام فرمایات و بندہ است کار خانجات پد ر مجوس خود و مور فرمود و ذوالفقار خان را بجا است قلعہ کبیر آباد و شاہ جهان مع اتبع و نسوان او گذار گشت و تفریح خان کہ در میان شاہ جهان سماعی چیلہ لہوور سانسیدہ مخرج را با صلح آورد و خود

بجلج یقیناً بیارے و تدبیر صحت مزاج مامور شد و سه نبر را شرف و خلعت خاص و جده هر مرغع با علاقه مر و اربید انعام قیمت
 و بیست و دو ماه مبارک رمضان لغرم شاه جهان آباد کوچ نمود و موضع بهادر پور را مخیم سر اوقات گردانیده در این روز شنبه
 نیمه اعظم حسب الامر در بلازمت جده نبر گوار خود رسیده معاوت نمود بیست و چهارم که گهات ساسه منزل گشت خبر فرار در شکوه
 از شاه جهان آباد بیست و ششینده سبیش آنکه در اشکوه انتظار و رو دپس خود سلیمان شکوه با یقین هساگر همراهی او سیکشید
 او بزودی نرسیده و عالمگیر از اکبر آباد و نقبدا و جنید بودن خود در شاه جهان آباد مساحت ندیده چون موسم برسات هم رسیده
 بود خوف طغیان آنها و گول لاسکه که مبادا سنجید و مرور او شود و زودتر کو چسیده اقامت بلاهور که در اقطاع او بود و از آن محل کن
 و ممر رسیدن بایران میدانت مناسب شمر و سلیمان شکوه و بهادر خان که انا لبق او بود نوشته اعلام نمود که اگر تو اینند
 از ان طرف جنبه بر راه سهارن پور بوری خود را سبعت هر چه تا متر در لاهور رسانند انجام الحش بعد ازین گزارش خواهد یا
 چون اله آباد در تصرف داراشکوه و از طرف او سید قاسم باره حکومت انصوبه و قلعہ دار سے انجا قیام داشت و با وجود
 شکست و نبر میت و ار اشکوه تن با طاعت نمیداد و بنا برین عالمگیر خان در ان راهم شیخ آن صوبه قلعہ مذکوره مامور گردانید
 مرض فرمود در اودت خان را به صوبه دار سے اوده و قاسم خان را بفرجه دار سے مراد آباد مرض فرمود و دیگران را نیز
 بفرجه دار یا خدمات دیگر منسوب نمود و پیشینیان را معزول گردانید و بدین ایام مراد بخش بنابر دلجو سے دو صد و سه
 راس سپنجشید و هر یک از امر کلانم خود و پادشاهی را با انعام و الطاف و اضافت مناصب مراتب در خور آنها مشمول
 عواطف گردانید تا آنکه سلخ ماه مبارک که در سلیم پور منزل داشت بهادر خان را با گرو سے از افواج بقا قب دار اشکوه
 متعین نمود و نملع فاخره بشا نبر اوده معظم که در کن ناطم بود و بهما تجان صوبه دار کابل و وزیر خان صوبه دار خاندین سیاهان
 ناطم شاه جهان آباد و سعادت خان قلعہ دار کابل فرستاد و سپه را ناراج سنگه که بحضور رسیده بود بر حمت خلعت و یک عقده
 مر و اربید مغز گردید و پیش از انبار سال سپنج مرغع سر اتر از گشت و روز عید که از سلیم پور کوچ بود اول وقت مراسم
 تهنیت و مبارکباد بقدیم رسیده و منضت واقع شد و همین روز دلاور خان افغان از سلیمان خلعت و رزیده لقب عالمگیری
 رسیده و بجا خلعت و جده هر مرغع با علاقه مر و اربید غوازش یافت و باضافه نبر از سه نبر از سوار منصب پنجر از سوار فالان
 گشت و اکثر همراہیان سلیمان شکوه در بخار رسیده و سلک ملا زمان عالمگیر منسلک گردیدند و خان جهان شالیته خان را که در
 بانو سے دار اشکوه از منصب عالمگیر عزل نموده بود بمنصب هفت نبر از سه نبر از سوار دو اسپه سه اسپه و علی خلعت خاص
 جده هر مرغع و شمشیر خاوه سر افراز سے یا نتمه بخا بار امیر الامرا بلند ناسه اندوخت و شصت نبر از رو سه نقد و دو کور و دام
 انعام یافت

ذکر اسیر شدن مراد بخش تدبیر و ترویر عالمگیر

چون مراد بخش از نقد متعور تخید ست و از لگد کوب نخوت و غرور کاخ و ما بخش پیت بود با امید فرزند سے شاه جهان
 ابله فریب ناسه عالمگیر از خام طمع در سر داشت که بعد شاه جهان سر بر آرائی سهند و ستان با و خواهد رسیده لاجرم از
 سبادهی سنج عارضه و استماع خبر ناسه ناخوش شاه جهانی سے تحقیق حال دانید لیشه مال از تنگ و صلگی و کم ظرفی خودی
 را کار و پاکشده نواسه استقلال بر اقراشت و لقب خود مروج الدین گردانیده بر تخت نشست و اسم سلطنت بنو سبت
 سک و تخلیه بنام خود کرد و قلعہ بندر سورت را که در ان وقت با قلعہ همشیره کلانش جهان آرا بیگم که به بیگم حسب شهرت است

مقرر بود فوج خود فرستاده سفر نمود و اسوال و شیباسے سرکار اورا مشرف گشت و دست لکھن با اسوال مرد و مرد از کرده
 تقدیر پیش گرفت و محمد شریف پسر اسلام خان را که از خانہ زادان پادشاهی و مقصد سے مہمات بندر مذکور بود با دیگر مقصد یا خانہ
 شریفیہ مجوس ساخت علی سقے دیوان خود را کہ مخلص او از عمدہ ہاسے رویشناس بارگاہ سلطنت بود و بموجب امر پدش
 شاہ جہان پادشاہ لشغل دیوانی و کفایت مہمات سرکار او قیام داشت بے صدور جیسے وقوع ذلے بتوہم نفاق و مغلطہ عدم
 یکجہتی با تمام محض کہ معاندان او نمودند بہست خویش بچارہ راقبت رسانید و از سفاہت و نادانے با وجود آنکہ عالمگیر برادر
 بزرگ او در قرب جوار با کمال اقتدار کہ نسبت با و داشت از فرط نادانے و بلند نظرے اصلا تفسیر و صغے نموده بطور شایانہ
 بود مرکب این جبارت گشتہ بعد بے اصل برآمدن خبر مردن پدہم او ضلع ناپسندیدہ خود را تفسیر نہاد و عجز آنکہ با امید استغناء در
 حضور پدہم عالمگیر ہوست و ہراسے او اختیار نمودہ سے خواست کہ بواسطت او و حضور پدہم عزرا و اہاسے نہ ہنجا خود
 در خواہد مدارک کچھ و بیاسے خود نماید و سے دید کہ مہین برادر او عالمگیر ازین امور چیزی سے با خود در ظاہر ندارد از غایت
 حماقت ترک او ضلع نکو ہدہ خود نموده تخت و چتر و سائر لوازم سلطنت ہنجان با خود داشت و عالمگیر باقتضا سے مصلحت
 وقت بدار او مہمات سے گذرانید تا آنکہ بعد از جنگ و آراشکوہ وقوع سو اسخے کہ مذکور شد چون دید کہ ام سلطنت مفرمانزاد
 بعالمگیر رجوع شدہ زمام عمل و عقد بکف اقتدار او در آمد عرق حد و حماقت او حرکت نموده اغوا سے خوش آمد گویمان و تھرک
 قندہ جویمان صنیہ سوزا سے غرور و پندار او گشت و ہوا سے سلطنت در سرش افتادہ سر مہر سے خاریدن آغاز نما دو با وجود
 قلت خزانہ دو چہ تخواہ ساہ در عدد و توفیر شکر شدہ امر او بر سخی ملازمان پادشاهی را با انواع تالیق شمال ساختہ لبوسے خود
 و عورت سے نمود و جمع از بیخردان با و پیوستہ مناسب و خطا بہا یافتند چون عالمگیر از اکبر آباد نہفت نمود تخت در قبت
 تعلق و امہال و رزیدہ عذر با آورد و آخر کہ ہراسے فرار یافت چند روز بعد از کوچ نمودہ ہمہ جا عقب لشکر سے آمد و باطل
 چند کروں دور از اردو سے عالمگیر فرود آمدہ بزعم خود در انتہای فرمت بود و شروع قندہ ہرین شد کہ بعد فتح بعالمگیر پیغام داد
 کہ وعدہ چنین بود کہ ملک دولت با لٹنا صغہ تقسیم باید اکنون ایفا سے آن باید نمود عالمگیر باستماع این تقریر در تہمیر مقید
 کردن او افتادہ جواب فرستاد کہ ہنوز جنگ با سقے و پادشاہ زندہ و توجہ او بطرف داراشکوہ با فرا حاصل این گفتگو ہست
 بعد و جمع البتہ انچہ وعدہ است و نا کردہ خواہد شد چار ماہ شہر ال کہ موضع مہر الطرف آب اقامت داشت و از اتہا سے
 فتح ثانی مراد بخش حضور عالمگیر نیامدہ بود و ہمیشہ لطافت اخیل عالمگیر اورا سے طلبید آن ابلہ بان قسم حرکات و پیغام ہنہایت
 بیخرد سے و سفاہت کار فرما گشتہ اول روز مذکور بلا زمت برادر بزرگوار او اسے کہ سوم تہنیت آمد عالمگیر بحسب تقریر و پیغام
 نمودہ اورا بعد غافل ساختن در نہایت آسانی مقید کرد و بعد از دو پاس شب آن سیرہ روز را بعدہ فدویان دو تخواہ خود
 میر سپر و دلیر خان را با جمع ہراہ دادہ قلعہ شاہ جہان آبا و فرستاد روز دوم از قوج این قضیہ کہ در مہر ا مقام بود را چہ جنگ
 کچھ راہ از ہراسے سلیمان شکوہ تھلف و رزیدہ بزین بوس سدہ عالمگیر سے فاکر گشت و بنہایت خلعت خاص و شمشیر
 و فیل با مادہ شرف اختصاص یافت و کیرت سنگہ و لدر راہ امر سنگہ را مقور و ابراہیم خان خلعت غلبہ و ان خان کہ با مراد بخش
 ساختہ بود باستان بوس رسیدہ با دیگر را چہ و نقاسے مراد بخش لعنایت خلعت و جو اہر ہر از سے یافتند و از ناخوشم ماہ
 کوچ نمودہ پنج کوچ متواتر نمود و دین روز با سپران امیر الامرا شایستہ خان از بقالب و ابوالفتح و بزرگ آمد مناصت لیسہ
 و دیگر امر اہم ہر فرد سے یافتند چاہد ہم حضور آبا و متصل شاہ جہان آبا و رسیدہ شنیہ کہ داراشکوہ در تہمیر افرا تیش شروت

دوران ایند منتقن زردمان استخوان دارد و در هنگام اقامت سهرند خانه راه بود در آن که مقصد سے انتظام آن چک بود و هنگام استماع خبر وصول آن برگشته تخت از پیشین بنی سر راه او گذارشته به لکھی جنگل رفته نشست ضابطه نموده به بعضی نام و ترتیب است یک سو پید از بل او که در بعضی مواضع مدفون بود و بر آورده متعرف شده از اینجا نمازم لاهور گشته چون بکنار ستلج رسید کشتی را فراهم آورده بعد عبور برهنه را شکست و پاره غرق نمود و او را در خان بر آید از سرداران عمده او بود و با بیستی از لشکر و گذر نئون که گذر ستوارت و مقررات است گذارشته که شاید درین برسات سد عساکر عالمگیر از عبور دریا سے ستلج تواند بود و خود تا برسات در لاهور که از خزانین پادشاه است و احوال خودش نیک کر و رو چید نقد با تو پنجاه تو قورخانه و جمیع کار خانجات و اسباب تحمل ادوات برود و بکار در اینجا مهیا و موجود است با مصلح حال خود پرداخته لشکر و حشر تواند آراست بنا برین عالمگیر را تدبیر برانده منتقن او از بیخ و بن شنود است گشته خواست که خودم در عقب افواجی که بهم او را مورا بودند خدمت نماید اگر چه بنا بر کثرت گل و لاسی بر شکل این سرتیپ را ندویان دو تنخواه مقرون لعیلح ندیده مانع بودند اما عالمگیر ملتقات ملازمان شنید و بر اسے خود عمل نمود لیکن چون تخت جلوس بر سر بر سر کور بحسب تجویز ارباب تخمیم غره ذی قعدہ مقرر بود و فرصت خندان نبود که این جشن بقانون معمول و دوران کور کاسے تحمل تواند آمد لهذا مقرر نمود که داخل قلعه شاه جهان آباد گشته در باغ اغرا آباد چند روز اقامت و در زیدہ در ساعت مذکور جلوس نماید و از مراتب جشن و نشاط و لوازم این بزم انبساط انچه ساعت وقت و فرصت اقتضا کند بهمان اکتفا نموده برود متوجه مقصد گردد و بعد انقراض از امر عظیمی که در پیش داشت کرده ثانیه جشن جلوس اعنا بعد که شایان آن سلطنت تواند بود عمل آورد و بنا بر علی بندا شائزدهم شوال از خضر آباد کوچیده در باغ شدر بار سے که مسافت یک کر و از شاه جهان آباد بطرف لاهور و اقصیٰ منبری نمود و نوزدهم از باغ سندر بار سے کوچ کرده در باغ اغرا آباد مقرر نزول ارزانی داشت و فوست قبل از حرکت خود که در روز دیگر باید فوجی از جنود اقبال در سپه فوج سابق فرستند تا با اتفاق کناره ستلج رسیده رحل اقامت افکنند و تا وصول پادشاه تدبیر و سرانجام عبور از آب مذکور بر دازد بنا بر آن عمده الملک خلیل الله خان میر سنجی را اوجھا خلعت خاص و خیل و شمشیر نوزش فرموده رخصت نمود و میر خان و روح الله خان سپران او بمرحمت خلعت و اسب با ساز طلا و علم نوزش یافته باید خود رخصت یافتند و هم درین اثنا بعضی رسید که سلیمان شکوه با جمعی از سمراسیان از آن طرف گذارند حضور پدید خود است بر آفتلج او از عبور آب گنگا در اطراف سرد و از عمده امر عالمی مقدار شالیته خان امیر الامرار ابا فوجی از عساکر حضور مرخص کرد و خود تا رسیدن تارنج جلوس در باغ اغرا آباد مقامات فرزید و درین عرضا کثرا امر العنایا خدمات و اضافه و اعتلا سے مناصب درجات کا سباب شد مذکور

جلوس عالمگیر بار اول بر تخت سلطنت بنا بر رعایت

سوز جمعه غره ذی قعدہ سال هزار و شصت و هشتاد و بیست و یک در عمارت دلپذیر اغرا آباد بفرمان واجب الادمان علامه شیکاه سلطنت بساط اقبالی گسترده جشنی والا و مجلسی دلگشا ترتیب داده ایوان عیش و سرور و طرب و سرور بر سر و عالمیان گشاد و بعد اقصیٰ سے پانزده گمر سے و بیست و دو پل از روز مذکور مطابق شش ساعت و نهم دقیقه و ده ثانیه نجومی محمد اوزنگ میر عالمگیر تیا میر بقدیر بر سر بر فرمان دہی و تخت شام نشینی جلوس اجمال نموده رعیت افزای اوزنگ و سران فراری سیرا اکیلی و دیگر دید و صدقے نقاره شاد و یانه دلو کس نامی طرحانه از چپ است برقا و اینک فرزند تینت گلابک تانه دعا از ضاران انجمن ملازمان عقیدت باطن گزین مشطران این زرا گوهر نمودند امر انامدار و زمینیان اراد شاعر تسلیمات تعینت تا کیک را می عبودیت گشته در غور مرتبه منبر جهان

مسل دولت بر اطراف سر بر گیتی خدیو عالمگیر صفت کشیدند و از تار طین طین زند و سیم که بر سر و افسر صاحب و بیم عتبه آمدند
 دامن گلهای مراد و گوهر امید چیدند از خلعت خانه جو و اتصال پادشاهی همه ما سگ زنگارنگ و خلعتا سگ گویا گویا
 گروه مردم بلزب قامت افتخار گشت و خازن مکرمت و احسان ناقص است دست بخشش کشود و امن آرزوی کاغذ
 مال مال نقد مراد و در سخن سنجان ناده کار و شعرا سے بلاغت شمار نواریج بدید بر این جلوس بمرسانده اند از انجمن آید
 کریمه الطیور الله و الطیور الرسول و اولی الامر منکم در کمال ندرت و غرابت است که سید عبدالرشید توسی یافته اما لوازم این
 جشن نو عیقا باید بر تعاقب مخالفت و انتظام سلطنت و پردختن از اغیار شل شجاع و درار اشکوه چنانچه گزارش یافت مختصر
 قرار داده اکثر مراتب و رسومیکه لازم چنین سیر آرا میست بجلوس ثانی حواله نمود و خطبه و مسکه و تعیین لقب نیز بر همان جلوس
 مقرر شد شانه داده محراب عظم که تا حال منصب نداشت بمنصب چهارم سوار و عنایت ملوک قاره و تومان و طوغ و
 انساب گیر و و حکم حکم الناس گران به او ده سراسر بگنبد سی یافت و دیگر املا هم بقدر حاجت و اقتضا سگ وقت بقامت
 خلعت و انعامات مورد مراسم خوانده گشتند و روز دوم سب حکم پیش خانه بطرف پنجاب برآمده سر پرده دولت برانگشته
 شد و فوج دیگر بر اسب منراحت سلیمان اشکوه بس کردگی شیخیر بادیر خان و صفت شکن خان و دیگران چهارم ذی قعد
 روانه شدند و هفتم ذی قعد خود ستوب سمت پنجاب چون نسبت بشاه راه طرف بین آن گل لاسه کمزبان سیدانده نیا بران
 یازدهم که از نواسه کوزال کوچ شد سمت اندر سه سفر رفتند و متوجه رو پیر گردید و بعد از وسطه مرحد عزم داشت بهادر خان
 مستغنی بر عبور او از دریاسه تسلح بچستی و جالاسه که قبل از رسیدن خلیل اشرف خان و لشکر همراهمش به غالب آمدن مستغنی خان
 و در اشکوه رسید و فراریان بهر با هم جمع گشته در سلطان پور اقامت کردند و حقیقت حال بهادر اشکوه نوشتند و خلیل اشرف خان
 این خبر شنیده ایغا کرده بهادر خان ملحق شد و سلیمان اشکوه در این احوال بلایا و اوبار گرفتار گردیده آخر الامر پیکال
 ناکاسه مرتبه دوم سیر می نکر رفته در پناه زمینداران آنجا آمدند بقیه احوال او بعد از این گزارش خواهد یافت و در اشکوه روز پنجم
 شوال بلاهور رسید چهارم داخل شهر شده بقصد هم اقلعه نعل کرد و هنگام فرار از کبر آباد بسید عرب خان که از قبل او موایه
 لاهور بود نوشته بود که کسرا تمام شکر و سامان و لوازم تو بچانه خندان که تواند بکوشد و خود نیز با طراف و اکناف استمالت
 ناما سگ ملاطفت آمیز بمنبر بر مواعید الطاف و احسان فرستاده سپاه آن مرز بوم را از هر قوم ترغیب نوکر سگ کرد و
 امر تعییناتی در زمینداران را نیز با انواع عوطلعت امیدوار ساخته طلبید و زروا فر که در اسناد داشت با انعام و عطا تالیف
 قلوب مردم پرداخت نیا برین در عزم اندک مدت بسیت هزار سوار فراهم شد و از امر پادشاهی نیز جمع بر سر او گرد
 آمدند و راجه راجه و پ زیندار جمیون که حسب طلب شاه جهان یکمک او سگ آمد و خیر خان فوجدار بریره و خوشاب هم
 بار به متفق گشته بر یق و شریک او گردیدند و در اشکوه در لاهور بود و مخفی خطوط استماله با مر پادشاهی و راجه پوتان اجمیر
 نوشته دعوت بر فاقه خود سگ نمود و بعد وصول بلاهور چهار پنجر از سوار یکمک مستغنی سابق و حفاظت گذر پاسه
 تسلح فرستاده بعد استماع توجه عالمگیر به بوب پنجاب تیار سگ جمع دیگر را با سید عرب خان و مصاحب بیگ و دیگر نوکر
 خود بسیت گذر رو پیر فرستاده و جا بجا در کنار آن آب شکر با متعین کرده بود اما چنانچه گزارش یافت که بهادر خان سیر
 نموده از معز بلون گذشت و مستغنی خان و در اشکوه گر ختیه در سلطان پور فراهم آمده صورت حال یاد نگاشتند و در اشکوه
 و او و خان با کسرا که ختن فوج دیگر بیشتر رفته بود فوج و او به جرات و ضبط معا بر دریاسه بیاه رخصت کرد و فوجا

تغایب نیز با او یک جا شدند و معبر بیا راه را ضبط نموده مستعد مزاحمت شدند و از ابتدا اسکا فرار با شجاع که شکست خورده همیشه
 غلوه و دل آزرده کین و افسا و او بود جز اختلال حال خود کرده بنا بر ضرورت و صلاح وقت در مصادقت و مصالحه زود بختان
 دوستی و اقیام در میان آورده مکاتیب پیشش اسالیب مشعر با ظواهر مواخات و موالات نوشته بود و او را ترغیب و اوقات
 حرکت از بنگال و کلیف لشکر کشی با عالمگیر نموده با هم سهوا گشته بود که چون خود در پنجاب تهمیه حساب نموده شورش نماید شجاع
 تیرتوای غریمت بطرف آله آباد افرازد و با هم محمود و موگد بایمان در میان آورده بودند که بعد حصول مراسم ملک مال با هم
 سباوات قسمت نمایند و عالمگیر نیز بعد فتح تالیف قلب شجاع نموده صوبه بهار و پهنه را با و داده فرمان سنده بهر شاه جهان
 بنام او فرستاده بود و شجاع هم در ظاهر دم دوستی و موافقات با عالمگیر زود مراسم اتحاد و تقدیم میرسانید اما چون خبر نصرت
 عالمگیر بطرف پنجاب و ملتان به تعاقب داراشکوه شنیده باز خود بیرون گذاشته داعیه تسلط با افراد از سر نو پیش نهاد
 خاطر ساخت و ذکرش آید اما داراشکوه که ضرب دست عالمگیر با وجود کمال اقتدار و اجماع امرا کبار و فوج و توپخانه بسیار
 خورده صولت و لطیف حیوش قاهره اش در دل او جا گرفته بود اگر چه بطایر و سرانجام حساب پیکار اشتغال داشت
 در باطن مرکز خاطرش داعیه فرار و رفتن بجانب ملتان و قندهار بود و به تهمیه حساب این غریمت گشتیها و بار بردار و غیر آن
 جمع نموده در قفقاز فرس این معنی نموده دریا قند که غموش شبات ندارد بدین سبب ترک امید از اوضاع او نموده آهنگ
 جدائی کردند چنانچه راجه روپ بهانه سرانجام حساب نصرت وطن گرفته رفت بعد چندی پیشش که پیش داراشکوه بود نیز
 گریمت و بیت و بجم ذی قعدة رایات عالمگیر نعل و رود یکبار آب ستیج افکنند و راجه حیونت که از زبده اشکست خورده گرفته
 بود و بالتاس امر ای حضور محو تقصیر او شده درین منزل شرف کوشش دریافت و بمرحمت خلعت خاص و یک تخریبیل فرین نعل زلفت و سازه
 نقره باناده نیل و شیر مرغ گران بهانوازش یافت درین منزل از عرض شدت خلیل امیرخان بوضع پوست که افولج داراشکوه که بر معبر بیا فرستاده
 داد و جان با دیگر سرداران داراشکوه از لاهور آمده بکن پتو سپهر شکوه نیز بالشکر دیگر توپخانه تازه بایشان ملحق شده و داراشکوه خود هم غم برآید از
 لاهور کرده مخفی بپانها خواهد پوست عالمگیر بعد اطلاع راجه سبب سنگه و دلیرخان را مافوسج از دلاوران بکبک خلیل امیرخان
 رحمت فرمود و روز دیگر صفت شکن خان میرانش را با توپخانه صنیمه آنها نمود و بیت و نهم ذی قعدة که راجه سبب سنگه و دلیرخان
 به خلیل امیرخان ملحق شدند بعد روزی چند تحقیق پوست که داراشکوه داعیه پیکار بغیرم فرار و بدل ساخت و سپهر شکوه را
 بتعمیل تمام برگردانیده بیت و نهم ماه مذکور از لاهور رخت ادبار لبه بجانب ملتان روان شد و او و خان را مامور نمود که
 کشتی بار اسوخته بعد از قرب وصول حیونت منصور بر خاسته با و پیوند دو این مقدمه را بحضور معروف و من داشته طاهرخان با همرا
 بر خاج استیصال و دیده ششم ذی الحجه بلاهور رسیده و ضبط شهر پرداخت و راجه راج روپ زمیندار حیونت و سبب سنگه بر لب
 دریا سبب بیا رسیده خلیل امیرخان بر عود و بواسطت آنها عازم حضور گردید و عالمگیر راجه حیونت را بشاه جهان آباد
 رحمت نموده تا معاودت خود با قامت آنجا مامور فرمود و بشاه نیرا ده منظم نگاشت که الحال عظم خان را که محصلت مقید بود
 از بس برآورده تلافی آن کمال لجوی باناید و در العام نقود و افره و انواع اجناس و امتعه و احترام و نیکو داشت او دقیقه فرد گذشت نماید
 و پنجم ذی الحجه از آب عبور نموده صلحت در آن بید که خود با اسباب بکراشکوه را تعاقب نماید و بعد اجمعی معاودت نموده بتمام ممالک سلطنت پردازند
 در منزله بیت پور شتاینزاده محمد اعظم را باز و اندک لشکر دارد و بزرگ کار خانات بلاهور نصرت نموده با اسباب ضعیف ضرور و خلاصه لشکر
 بیت و نهم ماه مذکور را یلغار نمود و راجه سبب سنگه چون مدتی از خانه خود دور و در مشاق سفر بود در حضرت وطن یافت

درین اثنا شنیدند که در اشکوه در ملتان هم اقامت نتوانستند نسبت بکبر رفت و سلک جمعیتش بیشتر از پیشتر از هم گسخته غیابین که
 برحمت بسیار و پاسه هر دو فرار خود را با هم رساندند کارسای دیگر نمی توانست ساخت لاجرم به شجاع و قلع منازل سوخت
 منازل کوتا مقرر کرد و فرمان داد که صفت شکن خان در سپه او شتافته از مالک محروسه رهگاریه آوارگی سازد و چهارم
 محرم فرمان نصبت شکن خان رسید او همان روز بقا بقب شتافت و عالمگیر بسجولت طے منازل نموده تا غایب ملتان پنج
 نیا سو و دو مقرر با قریب سالیان بقومداره بکبر و خطاب باقر خان و مع اصل و انصاف بمنصب نهرار سے هزار سوار نوازش
 یافت بفتح محرم کنار آب راومی دوسه کردی ملتان خلیل الله خان و بهادر خان و غیره ملازمان ادراک و دولت بختور نمودند
 و سید یوسف خان که نوکر عمده در اشکوه بود از همراسته او تخلف و زبیده و شیخ موسی گیلانی که نیز از طرقت در اشکوه
 ب حکومت ملتان قیام داشت و سید مسعود بارهه باسلام سده پادشاهی بجهه افروخت و بنیای خلیف و مناصب محول
 مراحم شدند بر خدیو صفت شکن خان بقا بقب مامور بود و بنا بر مزید احتیاج از عمده رقاسه و صاحب تدبیر شیخ میرزا آقا حسین
 مامور شد تا اگر حاجت بچک هم شود تدارکش آسان باشد و ششم محرم بعباسه خنجر با علقه مر واریه و انعام یک یک رو پیه
 نوازش یافت مرخص شد و روز دیگر زیارت فرار شیخ بهاء الدین قدس سره داخل شهر ملتان گشته فیض اندوز زیارت فراران
 بزرگوار گردیده بکهرار رو پیه پیش بجا والدین صاحب سجاوه که از اولاد آن بزرگ بود و هزار رو پیه بخدمه و مجاوران ان مقام
 لازم الاحترام انعام فرمود و بهنگام قناب و ایاب از زرافشانی دست جو شاهی خلقی را بقدم مراد بیا من آرزو افتاد
 و بهدین ایام شاه نواز خان صفوسکه که از امانت امر او پوزن سردوشا نهراده یعنی محمد اوزنگ زیرب مراد بخش بود عالمگیر
 مسکحت وقت و عدم عثماد بر او در قلعه بران پور محبوس نموده عازم اکبر آباد اردکن شده بود مورد الطاف و احسان گشت
 و بار سال خلعت خاص و با اصل و اضافت شش هزار سے شش هزار دو سیه و سه سیه نوازش یافت بصوبه واک گجرات مامور

ذکر سعادت عالمگیر از ملتان بشاه جهان آباد بنا بر وقت شجاع و بر حنی از سولح آن بان

یا آن که عالمگیر بمقتضای سیر با شجاع رنگ استی رنجته براسه فکین نته از صوبه بهار عملا ده بنگاله در اقطاع او دادند
 فرمان بمر شاه جهان فرستاده بود و شجاع نیز شکر گزار با بجا آورده در ظاهر دم دوستی میزد اما بجهتیک در اشکوه و طبع
 سلطنت کل هند و ستان عالمگیر را در تعاقب در اشکوه دور از مرکز سلطنت و شاه جهان پادشاه را محبوس دیده عازم خنجر
 اکبر آباد و اعانت پدر و برادر مغلوب خود در اشکوه گردید چون این خبر بشمع عالمگیر رسید دوازدهم محرم الحرام رایات ظفر
 آیات از ملتان برافراشته بیست و چهارم محرم در ظاهر لاهور رسید و امر کرد که اردو داخل شهر گشته اباسه آن بیرون
 بیرون راه پانیده و متصل بلخ فیض بخش که بطرف دسپه واقعت منزله گاه کرد و روز دیگر تیاریج نسبت و پنجم شانزدهم محرم
 بقدمبوس پدیر ستم گشت و عالمگیر سوار سے قیل از عین شهر بسبیل عبور نمود و لجه سواره توقف نموده قلع را بنظر احتیاط
 ملاحظه کرد و از اجتماع طغیان نموده در اثناسه راه مسجد وزیر خان فرود آمده نماز ظهر با جماعت گزار و وقت عصر در
 بلخ فیض بخش منزل نمود و صوبه وارسه پنجاب خلیل الله خان داده سلخ محرم بصوبه شاه جهان آباد منتقل فرمود و
 قیاد خان بصوبه وارسه بمقتضای گشت و بر دریا سے سلخ رسید و معظم خان را که از قید رانی یافته در قلع دولت آباد
 میگذازید بصوبه وارسه بزمان پور خاندیس مباسه کرد ایند بعد طے منازل بیست و سوم صفر باغ اعز آباد ظاهر شاه
 مخیم جاوه و جلال شد و راه به صوبت و سیادت خان صوبه در شاه جهان آباد مع دیگر ملازمان عمده سلطنت کامیاب گشت

گردیدند و او بخان که در نواسه بکر از داراشکوه جدا شده از راه جیلگیر صحبایر فرزند و زکریا او است نعت بود لغایت ارسال
 خلعت نوازش یافت چون سلطان شجاع چنانچه ارقام یافت صوبه بهار هم یافت از اکرنگر که دارالملک او بود و بهین آمده از انجا
 بسین گمان که عالمگیر مع افواج دور افتاده شاید بچستی و چالاکه کاره تواند نمود بعد اندک توقف در مینه بان شکر باسه
 آن حدود و تو چنانچه دوازده عظیم جنگاله او اسط صفر که عالمگیر بطرف پنجاب بود انتظار فرصت نموده سمیت الہ آباد نصرت نمود
 چون نواسه ریٹاس رسید رام سنگه نوکر داراشکوه که از جانب او بجا است آن حسن رفعت اساس قیام و نیت و با پای
 آقا سے خود که بعد فرار از اکرنگر آباد با و دیگر قلعہ داران سمت الہ آباد نوشته بود که قلعہ آن نواسه شجاع دیندر رفته با و پوشت
 و قلعہ را سپرد و همچنین سید عبد الجلیل بارہ ہم کہ از طرف داراشکوه حارس قلعہ چنانچه بود قلعہ مذکور ملا زمان او سپرد و در خلال این
 احوال سید قاسم قلعہ دار الہ آباد با و سے نوشت کہ من ہم ما مورم اگر خود با این صوبہ آئید قلعہ را تسلیم نمایم سنجح این مقدت
 نیز باعث دلیر سے شجاع گشته قدم جرات پیش نهاد عالمگیر با شجاع این احوال سے خواست کہ بحسن تقریر کفایت این مهم نماید
 و خطوط متضمن موافقت و منع معادات مکر نوشت اما باقتضای سے ہوشیار سے ویکہ خاندوران با عا کر کے الہ آباد
 تاب مقاومت او نزار و چند سے از امر او توجہ از مواکب نصرت پیران و شاہزادہ سلطان محمد یاد فرستاد و تاسد
 شجاع بودہ حقیقت حال او بعرض رسانیدہ باشند بنابر فرمان لازم الاذعان بطغر اسے نفاذ پیوست کہ شاہزادہ نظم مہام
 اکر آباد با میر الامرا شالیہ خان گذشتہ با تو چنانچه لشکر اکر آباد ہفتہم ربیع الاول سواکتخت بطرف الہ آباد ہزار زد و
 حکم نوشت کہ چون شجاع با الہ آباد نزدیک شود خاندوران دست از محاصرہ قلعہ بر داشتند و شاہزادہ پیوند در چارم
 ربیع الاول عالمگیر از باغ اعز آباد بارادہ دخول شاہجان آباد حرکت نموده و بکرہ فرسبیا آخر روز داخل شہر گشتہ و دہم گہری
 روز ماندہ و دخل قلعہ شہر مذکور گردید و او و خان قریشی صاحب داؤدنگر کہ در وطن خود حصار آندہ و خلعت و عنایت
 باورفته بود در این ایام رسیده روز مرقوم بعلی سے خلعت و شمشیر با سازینیا کار و منصب چہار ہزار سے سہ ہزار سوار
 کامیاب عنایت شد و درین ہنگام ربیع الثانی مطاع بنام زیدہ امر سے عظام معظم خان صادر گردید کہ نظم مہات خاندیس
 بہ نیابت خود یکی از ملکیان صوبہ مذکور کہ مناسب داند مفوض ہشتہ برنے از تابان خود انجا بگردد و بر شجاع استعجال روانہ
 بشکاہ حضور شود

ذکر نصرت عالمگیر با رایات طفر شجاع بقصد فرونشاندن غبار شجاع

چون بہ ثبوت پیوست کہ سلطان شجاع با وجود استماع مساودت عالمگیر از دندان و وصول بشاہجان آباد از اندیشہ سلطنت
 برنگشتہ بکام جبارت بحد و دینار س نزدیک رسیده قصد الہ آباد دارد بنا بران قرار گرفت کہ عالمگیر از انجا نصرت نموده
 بسمت شکار گاہ سوزون توجہ فرماید و بعد تحقیق حال شجاع اگر از بنارس بپنہ برگردد شاہزادہ محمد اباٹ کہ منقلب گرد آیدہ
 خود نیز مساودت کند الا آہنگ جنگ او نموده تبارک پردازد و ہفتہ ہم ربیع الاول با این ارادہ دخل حیمہ گردید و خبردار
 مراو بخش کہ در شاہ جان آباد محبوس بود بہ طور سابق با میرخان مفوض ماند و سوم ربیع الثانی در نواسه قصبہ سوزون رسیده
 خط متضمن نصائح بلوغ و منع ارتکاب حرب گماشتہ بشجاع فرستاد چون بورود انجا رہتوا اثرہ متیقن شد کہ شجاع از ارادہ
 خود باز نئے آید پنجم ماہ مذکور از سوزون لو اسے مدافعہ او پرا فراختہ بشاہزادہ محمد سلطان حکم نوشت کہ در جنگ تعجیل
 نکرده انتظار وصول سرتگب بادشاہ سے نماید و بعد از سطر دوسہ مرحلہ بوضوح انجا مید کہ شجاع با الہ آباد رسیده و سید قاسم

قلعه حواله او نموده با او شریک گردید و شجاع از بنارس سه لک روپیه از اهل آنجا بجزیر و عنفت گرفته خدا سکه دادند اتباع و وینا
 جا گرفته باشند و فوج را بتسخیر جوپور فرستاد و مکرّم خان مشهور کتاب نیاورده بعد از رفتن چند توپ از قلعه برآمده باشد
 شجاع پیوست و هفتم ربیع الثانی که شجاع بالآباد رسید سید قاسم باره از قلعه برآمده با او ملاقاتی شد و شجاع بتصرف او
 و گذشت سید قاسم تاج الدین نام سید سے را از اقوام خود بیایست خویش در قلعه گذاشته با جمعی که دشت ضمیر لشکرش شد
 و شجاع بعد از آب گذشته قدم حسارت پیش گذاشت و بتاریخ هفتم هم که شجاع بقصبه کجوه رسید و بقاصد چهار کرده
 از لشکرش برادره محمد سلطان مکرّم نموده توپخانه در برابر خود چیده مغرم صفت آرائی داشت عالمگیر نیز منزل منزل بکوچا
 متواتر در خطا بقصبه کورده وارد گشته منزل گزیده و زبده امر است عظام معظم خان که حسب حکم از خانگیس عازم گشته بود درین
 تاریخ بود کتب عالمگیر میسند بقبا خلفت خاص بانادری سرفرازی یافت و روز دیگر در آن منزل اقامت گزیده تقسیم افواج و تشریح افواج و تشریح
 دوران روز شاهراده محمد سلطان بقبا بقصبت خجور خاصه با علاقه مروراید و یکصد سواران جمله در آن عریبه و عراقی معظم خان بقبا بقصبت با علاقه
 مروراید و یکصد سواران خجور اس سبب و عراقی کی با این و ساز ظلام بر سرخ از ملازمان عبده سلطنت مروراید و الطمانت و
 عنایت گردیدند روز یکشنبه نوزدهم ربیع الثانی مغرم رزم هم گشته فرمان عالمگیر صادر شد که توپخانه برق نشان را پیش برده
 در برابر فوج غنیم صاعقه بار و آتش نشان گردانند بعد صد و کمر در یک لشکر چوشت آمد و ننگان شیر افکن بدن بجمیع دشمن
 آراسته فوج فوج مانند سرج از پله هم برخواستند و صفوف قتال آراسته گشت بر اول برایت اقتدار شاهراده سلطان محمد
 شوکت یافت و ذوالفقار خان با توپخانه و اکثر سربق اندازان و جمیع از دلیران و ثابیت قدمان معرکه معین توپخانه شدند
 و راجه حبسوت سنگ را کھود را با سپاه و راجه پوتان او در برابر انفار حکم صفت آراسته شد و محیس دوس را کھود و محمد حسین و
 میر عزیز بدخسته و بلده که چنان در ام سنگه و سیرام را مشهور ضمیمه فوج او گردیدند و سلام خان و غیره امر ابر او سله
 این فوج مقرر شد و سردار سے جرنال غار نام فرزند شاهراده محمد اعظم گشته سپاه این حضرت خاندوران و راجه راجی سنگه میسودیه
 و میرزا خان دیرم دیو سبل سنگه سیسودیه و راجه چتر من جا دورن و سید شمس الدین باره و جمیع دیگر از منصبداران
 مقرر شدند و کوررام سنگه کچواهد سپه راجه سے سنگه معرا و ام او سنگه چند راوت و مکتب سنگه با او علی غلی خان و دیگر
 راجه با و منصبداران به او سله این فوج نامور شد و مکرّم و سید شمس الدین با او سله این فوج نامور شد و مکرّم و سید شمس الدین با او سله
 جلالت نشان و دیگر امر سے شهاست نشن متعین آن فوج گردیدند و در دست راست قول خاص او و خان با جمیع از دلیران
 عرصه نبرد مثل راجه اندر من و راجه دیو سبل سنگه بندیده و کله ناز خان و سادات خان و سید شجاعت خان و دیگر ننگان مخلص
 قرار یافته فوج طرح متعین گشت و راجه سبجان سنگه با سید فیروز خان و سیر بر خان و غیره سادات و دیگر امر او فدویان در دست
 چپ فوج طرح مقرر شد و چتر ماسا از اوج قول سایه سعادت بفرق فدویان افکنده قلب لشکر لبر و شوکت پادشاهی
 قوت گرفت و جمیع از بند با سے اخلاص منس جان فشان مثل عابد خان و اسد خان بنخشه دوم و امثال ایشان را کامیاب
 ملازمت رکاب گردانید و شاهراده سعادت توام محمد اعظم را بدستور معارک سابقه همراه خود در حوضه فیصل خاصیت نیند
 و عمده امر سے عظام معظم خان را با جمیع قلیس که درین المیغار رسیده بود در حوضه فیصل خاصه جا داده حکم فرمود که فیصل
 سوار سے او در جنب فیل سوار سے خاص باشد و بین و یسار قول خاص که دو باد و نصرت و طفر تواند بود فوج دیگر قرار
 یافته سردار سے میسند بچوهر شهاست و کار فرما سے محمد امین خان میر بنخشه مقرر گردید و ریاست میسودیه بمالت جان فشان

رضی عنان تفریقین مشهور عبدالقادر خان و جمعی دیگر از دیران کار طلبی قرار اولی توسن جلالت برانگیزند و خدادلی بنو اسحاق اخلص خان و دیگران
و گری از آمدن نو فر گشت فیضان جنگی با نوع اسلحه و برق آراسته برق فلکان تو بار و تو تفنگها و شکار شعله خورشید پشت آنها جا گرفته و در هر سو
چند سکه از آنجا تیسند القصصه نو در هزار سوار کمل سلاح آرت که کم وقتی در ظل رشت سوارین تقند فرام آمده باشد آماده نبرد و پیکار
گردید و اردو جاس که بود سب الحکم همانجا ماند و شجاع نیز به ترتیب و تسویه افواج خود پرداخته خود باله در دی خان و عبدالکریم
بن نظر محمد خان در قول قرار گرفت و بلند خاطر سپرد خود را با سید قاسم باره قلم دار الہ آباد و سید عالم و سید سیف اختر
سپران الہ در دی خان را با فوج خان تگور و قشونے دیگر از مردم کاسه سپرد اول کرد و شیخ ولی فرستاد با جمعی به او سله
آنها متعین نمود زمین الدین سپر بزرگ را با فوج لائق در بر انظار باز داشت و حسن خویشگی را با جمعی سپرد اول کرد و دیگر
صفوے را با سید راجه و چند سکه دیگر از سرداران و گرو سته ابنوه در جرانغار مقرر نمود و شیخ ظریف را با فوج سب طرح سب
اسفندیار معریے را در التمش مقرر داشت و اهتمام توپخانه بالو المعاسی میرانش گذارشته میر علاء الدوله دیوان خود را با جماع
بچند اوسله و سپه قلی اوزنگ را با جماع بقراولے گذاشت عالمگیر لعل تسویه صفون چهار گنجرے روز بر آید و رو بسپاه شجاع
آورد و لشکر جبار چون در پاسے زغار جنبید ه موج زن شد و در کمال آرام و آهستگی بنوعیکه ترتیب صفون و تسویه افواج
برهم نخورد مسافتے که تا لشکر گاه غنیم بود بکام جرات پیوده ربعے از روز پاسے مانده بفاصله نیم کرده از مسکر شجاع در
سرزمینی که توپخانه پادشاسے را نصب کرده قرار اولان موکب اقبال میدان جنگ در آنجا دید و بوند برابر اعدا صفت آرا
گردید شجاع آن روز قدم حبارت از جاسے که بود پیش گذارشته بر سته از توپخانه را با سید عالم باره رسید مرتضی و شیخ
ظریف فوطه و سید راجه از لشکر گاه پیش فرستاد که آمده در برابر جنود عالمگیر توپ و تفنگ آتش جنگ بر افروزید و سب
عالمگیر کار فرمایان توپخانه اش نیز شعله افروز پیکار گشته از د پاسے آتش نشان بان و ننگ خون آشام توپ و تفنگ
را سر جان مخالفان دادند و تا شام از طرفین جنگ که جدال گرم بود چون شب در رسید و ظلمت لیل پرده فرو بست شجاع
توپخانه خود را با فوجی که همراه او کرده بود پس طلبید و سپاه خود را جمع نمود چون سرزمینی که توپخانه شجاع پیش آمده بود در مکان
مرتفع بود و بر مسکر عالمگیر اشرف داشت معظم خان با اقتنا سے اصابت را چهل توپ از توپخانه پادشاسے برده بر
سر زمین مذکور و بیش کر شجاع نصب نمود و با عالمگیر فرمان داد که جمیع عساکر ظفر قرین بهان ترتیب و آمین که صفت بسته تاده
بودند از اسپان فرود آمده با جوشن و سلاح شب را پاس دارند و سرداران فیروز سے نشان سهریک در پیش فرج خود چون حال
بسته از مذکور کید اعدا غافل نباشند و بموجب امر معظم خان تا پاسے از شب بر اطراف لشکر گشته با اهتمام مور حال با و تا کید
مراتب خبر و اسے و کشک قیام داشت و آن شب سب الحکم مبارزان سلاح از بر نیکنده زمین از پشت اسپان برنداشتند
و عالمگیر بعد فراغ از مراسم حزم و احتیاط از نیل فرود آمده به و توپخانه مختصر سے که در نبرد گاه بر اسے او بر افراشته بودند
نزول نموده بعد آدک نماز نوب و عشا و طلب نصرت و فیروز سے از خالق مایا با بخت بیدار بر بستر استراحت تکیه فرمود
در او احترا این شب ساخه عظمی شورش افروز بطور پوست و احتکال سکلے در انتظام افواج روسے داده بیدلان قابو شد
را پا می قرار و نبات لغزیده راه فرار گشاده گشت و عنان استکمال و صطبار از دست رفت اما مخلصان غیرت سند
شجاعت کیش و فدا نیش پاسے نبات و قرار افشرد ه از جان رفتند و تزلزل سے در اساس اخلص شان راه نیافت
سنون و آنچه آنکه راجه خبوت سنکه منلالت کیش بے مار و ننگ با وجود عنو تقصیر اش که عالمگیر نموده نباتات و افروز

اورا اختصاص داده بود در ظاهر بر خط بندگی نموده اظهار تواضع می نمود و در نهایت کوشش برادرش را فرموده شرف بهرایی سردار برانما را بخشنده
 چون بنیت نعت شربت از جمعیت مردان ملی بهرگی داشت بفرمودند که کارزار را فرجه بین شب فرموده شب شب غمسخ و شجاع دستاورد و دستاورد
 خود را آنگاه گردانیده خود با تمام لشکر و سپاه و دیگر راجهوتان که همراه او متین شده بودند مثل میس و اس درام شکر و بهرام و غیره
 و پدیده چو بان و جمعی دیگر از سنت عقیده تان که با خواسته آن قول قبولی بود گردان شدند عنان اقتدار بصحرای ابدار نیت
 و نعت بار دو سه شایه زاده محمد سلطان که بر سر راه او بود گذشت مردانش دست جبارت لغارت کشودند و سرچ
 توانستند تاراج نمودند و چون بمسک عالمگیر رسید دست اندازیهایی عظیم نمود و بهر جا میگذشت بر چه و هر کس بر سر راه می آمد
 دست خوش تاراج و پایمال تهاول راجهوتان می گشت از نیت القاب عظیم در راه یافته مردم بهم برآمدند و خبر با
 موحش لشکر آشوب شایع شد و مفسدان اردو سرغیاد بر دشته دست جرات بخزانند و کارخانجات پادشاهت و متعه
 و اموال امراد منبیدار و سپاه دراز کرده سر لغارت کرکس برافراشتند و نزدیک بصریح این خیر و نعت اثر لبشکر طفره از
 رسیده باعث اضطراب و برهم خوردگی لشکر و سپاهیان گردید و بسیار از مردم پست نظرت کم و صله و عادی لشکر و
 سپاه بر آجبر گریه بنگاه بنیال منظر اردو سراسر گلی بمسک شتافتند و باین تقریب روز از عرصه کارزار بر تافتند و جمعی از سفلد
 نهادن کوه اندیش خیالات باطله احتمال غلبه مخالفت داده شب شب بلشکر شجاع پیوستند و گریه از بیداران سلامت
 طلب پای جرات پس کشیده از بهر است باز ماندند و گوشه ناپیت را عنیت شمرند چون این خبر عالم گیر رسید از فرط شجا
 و وقار اصلاب و وقوع این سانحه از جان فرقه تزلزل کرد و دنیا سکه استقلال او راه نیافت و از سر برده اقبال بیرون خرابیده
 بر تخت روان سواره سپیاد و نجوا من امراد ملازمان حاضر خطاب کرده فرمود که سنوح این فتنه از منتهات اسباب فتح و طفر
 سیدانیم چه سیرگه آن مفسد را داعیه بدخواسته و خلاف اندیشه در خاطر بود رفتن او عین صلاحت شد و عنقریب نزد او ای
 و بجز بر هم خوردگی صفوف و تجدید توک انواج پر دخته اسلام خان را که بر اول بر افکار بود بجا آن مدبر مقرر کرد و بوقت
 و اگر ام خان را با جمعی از دلیران بیکار و بر اول او ساخت و دیگر باره صفوف نصرت و فیروزه که آریسته کواد دولت اجرا
 و چون ترک ترکش بند آفتاب بزرگ نیل گبورد افلاک بر آمد و سهند و سب تیره شب فرو نشست شاه عالمگیر بفرمود و
 پیکار و بستور روز پیش بر نیل کوه شکوه سوار شد که چه از لشکر یک روز گذشته در ظل ریش جمع بود بسنوح آشوب کنیزی
 راجهوت دین روز قریب نصف متفرق گشته از موکب عالمگیر تخلف و زبیده بود اما از فرط شجاعت به ستظار دل قوی
 و اعتقاد جنود غیبی باقیه عساکر فیروزه اثر شویبه میدان رزم و عرصه قتال گردید و شجاع صف آرائی دیروز را بغیر
 داده مجموع لشکر خویش یک صف کرده در عقب توپخانه باز داشت و خود با بلند اختر پس خرد در وسط فوج قرار گرفت
 وزیر الدین سپه بزرگ او و سید عالم و شیخ ظریف فرس و حسن خولگی در دست راست و سید قاسم و مکرم خان و عبد الرحمن
 بن نذر محمد خان در دست چپ صف آرا گشته چون عسکریں چهارگوشه از روز گذشته نزدیک بهر رسیدند نعت از طرفین
 بان انداز سب و جنگ توپ و تفنگ شروع شده آتش جلال اشتعال یافت درین حال از توپخانه عالمگیر گول توپ به نیل کوه
 زمین الدین سپه شجاع رسیده یکپاسه فیلبان و یک پاسه شخصی که در خواستی او شسته بود پراپند لیکن بنانها زاده و فیلبان سیسی
 نرسید رفتند آتش حرب افروخت و نوبت از توپ و نبدوق گذشته آتش تیر و سنان خرمن عمر بهادران افواج بر اول
 طرفین سوخت درین زد و خورد سید عالم باره که از سرداران عمده شجاع و رکن اعظم آن جمعی بود با فوج عظیم از دلیران

کار طلب جلالت نشان و سهیل مست خلی کوه توان که هر یک از خوب کشور سکه و بر عین کسری بود از دست دست شجاع
 بر جبر الفار عالمگیر حمله کرد و قصد مد فیلان مذکور افواج دست چپ بر هم خورد و پاسکے ثبات اکثر مردم آن طرف لغزیده و زمین
 در فعد و محارب بیاقتند و نبرست خورده بر آه سبے ناموست شافتند از وقوع این حال تفرقه و فتور موفور و عساکر عالمگیر راه پشته
 تمام افواج بهم برآمد و مرد سکه که آبرو و غیرت داشتند و نه بهره از گوهر اخلاص فدویت راه او بار چویده بود و گریز پذیرند
 و سلک جمعیت قول خاص نیز از هم گسسته زیاده از دو هزار سوار در رکاب عالمگیر نماند با بجز مخالفان از مشاهد که تنزل افواج
 چیره برگشته بهمان بهیت اجناسے با فیلان مذکور روسے جبارت بقلب کفر طغرا اثر آوردند و درین هنگام از بیاداران رکاب
 پادشاه مرتضی خان از میسر قول و بهادر خان از آتش حسن علیخان از طرح دست چپ با مسدود از همراهمان بیرو سکه
 همت و شش شجاعت برانگیخته سر راه دشمنان گرفتند و در همین وقت عالمگیر روسے فیل سوار سبست اعدا گردانیده توجهم
 دفع آنها گشت بنوعیکه پشت قول خاص بجانب بر الفار گردید و ملازمان رکاب حمله بر اعدا سکه بردند و بتجویت حرارت
 پادشاه و پشت گرسے آقا مخالفان را از پیش رو برداشتند و بتبع تیز و سنان خون یز بسیار از آن برگشته بختان را بر خاک
 پلاک انگذند و او سکه غلبه و سستی را بر افراشتند سید عالم را بمشاهده شجاعت و دلاد روسے بهادران باز روسے همت سبست
 گشته بگام فرار و او بار بر آسے که آند بود باز گشته لیکن آن سکه فیل مست عریه جو که پیش پیش فوج او بودند بدفع و منع بهادر
 دلیر و ضرب تفنگ و تیر و منافقته بهمان و تیره خیره و چیره سے آمدند بلکه از بارش قطرها سے پیکان و صدمه بندوق و بان
 بسان سیل دمان از زمینش ابرند تر شده سکه قهر و صولت بطرف قول خاص عالمگیر آوردند و از آن سکه که بگریه غریب منظر
 سیکے پیشتر آمده بفیل مرکوب پادشاه قریب و چون ابر تیره بخورشید نزدیک رسیدند شاه گران قدر کوه و قار سجد آن سیت
 از جانرفته سرشته ثبات و استقلال از کف ندادا بیات بر روسے ز با یک بر موشد و ز راه خیابان سیل یکسو نشدند
 تکلیف پیشتر ز بس جو بهش و خنجبید جز نبض از پیکر شش و دتقراوسے که در جوه سیکے از فیلان همراہ نشسته بود اشاره
 نمود که فیلیان را که بران فیل سوار و با اشاره کج محک آن مست دیوانه فو بود و تفنگ بزند و او بچالاسکے و تیز دست منبوقی
 انداخت و بمساعده استقبال بر نشان آمد و فیلیان فرود افتاد و فیلیان پادشاه رسید بر فیل برآمده آن را مطیع خود گردانید
 و آن دو فیل دیگر از قول خاص گذاره شده بجانب دست راست قول عالمگیر سشفته حمله در شدند درین اثنا ملیند اختر
 سپه شجاع چند سکه دیگر از سرداران او مثل شیخ ولی فرسے و شیخ طریف و حسن خلیگی و خواجه خسرو هر یک با فوسجے
 روسی جبارت سبست بر الفار مرکوب عالمگیر آوردند بدین سبب درین وقت که عالمگیر مخالفان را از جبر الفار دفع کرده بود
 قول خاص که بطرف بر الفار گشته بود آنار بر هم خورد سکه و انقلاب ظاهر گشت و معلوم شد که دشمن بدان سمت حمله آورد و پادشاه
 خواست که روسے توجیه بان آورده بدفع اعدا سکه پر از دانا چون شمشیر او بچوهر تدبیر آسخته بود و در همین مهالک حرکات
 مضطر بان سے نمود بخاطر گذرانید که چون روسے فیل سوار سے جبارت جوع جنگ و کارزار سبست جبر الفار گشته هجوم افواج
 مخالف و درین طرفت و بدین جهت سوار اول فوج منصور هم همین طرف میل نموده مبادا از انحراف قول خاص سبست بر الفار
 شانه بر آید محمد سلطان دذوالفقار خان که مقدمه همیشه طغرا بودند تذبذبے بخاطر راه داده حرکت قول خاص را بر چیره دیگر عمل
 کند و فتور و تنزل سے عظیم و فوج سوار اول بهم رسد و باعث مزید خیر سگ اعدا و غلبه دشمنان گردد و لهذا باقتضاسے دور اندیشی
 و پیش بینی که بن نزد شاه بر آید دذوالفقار خان فرستاد و حقیقت حال باز نمود و پیغام فرمود که شما بخاطر حج و ول قوسے

در مقابل عظیم بوده سرسبز گشته کوشش و پایداری سکه از گشت نه عید با سطوت اقبال دشمنان طرف بر افکار رادف نمود و گنگ
 خوارزم رسید بعد مایت این دقیقه حزم بینر و سکه شجاعت دلی روسه قیل بجانب دست راست گردانید و بدافعه مخالفان توجه
 نمود در خلال این حال قیلی که اسلام خان سردار بر افکار بران سوار بود بعد مدتی با سکه که با و رسید مردم کرد و افواج آن طرف
 بر هم خورد و اکثر مردم آن طرف از جا سکه رفته توفیق ثبات و قرار یافتند اما سعید خان و اکرام خان که بر اول اسلام خان
 بودند با سکه و قدیم همت افشرد و کوشش سکه سردانه نمودند و سبجان بیگ روز بهانی که کار فرما سکه توپخانه بر افکار پیش رو
 سعید خان و اکرام خان بود درین پیکار جان نثار سکه نموده سرخ روسه عرصه کارزار گشت در عین این خلال پادشاه
 فیروز سکه سپاه پشت فدویان اخلاص منش را که درین وقت نازک و دزدان صبور سکه بر جگر افشرد و با دشمنان گرم ستیز
 و آویز بودند قوی گردانید و ملازمان رکاب و جان فشانان سابق دست جلادت از استین سعی بر آورده با اعداد و ارقام
 و کوشش سکه سردانه سلک جمعیت مخالفان از هم گسیختند درین گیر و دار شیخ ولی فرسای بر اول بلند اختر با سبب مبارزان
 لشکر طغر بیک غریب بحر فنا گردید و حسن خوشگلی زخمی شده در عرصه رزمگاه غلطید و بر سر از افواج آنها با برق تیغ دلاوران
 کتس در خرمن عمر و لقا افتاد و متاع زندگی پاک بسوخت و بلند اختر راج گشته با سکه و دسے به پدید رسید عالمگیر بعد غلبه
 و استیلا نو سکه همت بدفع شجاع افراخت قدسے چند پیش رفته بود که مکرم خان صفوسے فوجدار جوینور که با جبار و مجبور شجاع
 بود بدایه حضور عالمگیر باین جانب سکه آمد از دور بر رسم زینتاریان نمایان شد و امان یافته ملحق موکب منصور گشت و
 حسب الامر بر حوضه قیل جاسے یافته محفوظ ماند بعد از و عهد الرحمن بن نذر محمد خان که در زمان شاه جهان از کمکیان نکاله
 بود و سبب سپر اله و روی خان جدائی پدید گزیده روکار اوت باین درگاه آورده ملازمت نمودند درین اثنا سیکه از قراوات
 خبر فرار شجاع رسانید و تقارن شاه و پادشاه از پشت قیلان و سپهان سبب پیش آمده نو اسے دلگشا سے شادمانی بلند گردید و
 فی الحقیقه با وجود تفرقه انتشار لشکر و برهنه سکه افواج و ظهور انواع نفاق و شقاق منافقان و قابو طلبان و فتنه و چشم زخم
 عظیم که عساکر اقبال را درین مصاف روی داد و عجب فتح نمایانی نصیب عالمگیر گردید و شجاع با سبب امان اندوه و نا کامی با سپر
 دال و روی خان و باقی جنود او بار تو امان راه فرار پیش گرفت و در دو و بیگاه و اکثر اسباب تخیل و جاه او دست خوش تاراج
 افواج منصوره گشت و یکصد و چهارده توپ و یکصد و یازده قیل بقید ضبط درآمد و عالمگیر بعد فتح شکر و سپاس الهی تقدیم رسانید
 از لشکرگاه شجاع که نزدیک تبالاب موضع کجوه بود گشته منزل گزید و بنا بر کمال اندیشه تا شجاع فرصت اجتماع اسباب
 منازعت نیاید نو سبے سبب کرد سکه شاهراده محمد سلطان در تقاب او مامور گردید و سپهان روز با جمعی که در رکاب شاهراده
 حاضر بودند بان مهم بر آمده بیشتر منزل گزید و با سبب انتظار رسیدن امر سکه و جمعیت افواج کشید و شاهراده را عیال و طبایع
 یک عده مرداریدگران بجا که در گردن و دو چشمه که بر کتف و پشت نوازش نموده مرخص کرد و تا سبب و ششم شش روز در آن منزل
 مقام نموده امر را مشمول هواطت گردانید از ان جمله عظیم خان را که بعد از سکه از قید تا این وقت به بحالی منصب بر بلند
 نیافته بود منصب و الا سکه هفت هزار سکه هفت هزار سوار و انعام ده لک روپیه و عطا سکه خلعت خاص با پو ستین
 سمور و قیل فاقد با سبب نقره و قیل زر لیفیت و شمشیر و سپر با سبب صرع مورد و مراحم کوناگون گردانید و راجه سبب سنگه چون روز
 از وطن رسید و حیدر ساسے عقیدت گشت همت از نو اسے کجوه کوچ گشته ساحل رود گنگ منزل شد و تا سبب
 اقامت بود و سپس از نزد این منزل عظیم خان با ذوالفقار خان و اسلام خان و کنور رام سنگه و او و خان فدائی خان

در او با دستگیر و خلاص خان خوشی و هشتام خان و فتح ملک خان و رشید خان و لود خان و او با دستگیر و دیگر که در دست
از مردم کار آمدنی تعیین یافت که با و شاهزاده محمد سلطان محقق گشته تعاقب شجاع بر داند *

ذکر افواجی که بسیر کرد و شایع میرو صفت شکن خان در تعاقب داراشکوه متعین بود

پوشیده نماند که صفت شکن خان چهارم محرم که در روز قبل از ان داراشکوه از لنگان رهگذر است فرار گشته بود از بلده مذکوره
بر تعاقبش شتافت چون به بکر رسیدند تا هر شد که داراشکوه احوال و افعال و بعضی پروگیا را با بر سرخ از خزانه و طلا آلات
و نقره آلات سنگین نقله بکر گذار گشته نسبت خواجہ سردار سید عبدالرزاق نام شخصی را که از معتد ان او بود بخواست قلعه گنک
و چند توپ بزرگ که با خود داشته با دیگر لوازم توپخانه و گرسه از تیر اندازان و بند و تپچه با سه معتد در ان حصار استوار
گذاشته صلح محرم از بکر تنگ کام با من حرمان پیشتر رفت و بقیه خزانه و احوالش در کشتیها و خود بر او بشیه و جنگل و رخت بریدند
و اکثر نوکران عمده اش مثل داؤد خان و شیخ نظام و میر عزیز و میر ستم قریب چهار هزار سوار در توپ بکر از دیدار شده راه مفارقت
پیوندند و قریب سه هزار سوار با او مانده اند شیخ میر پس از یک روز اقامت بکر معلوم نمود که از جا بستی و پنج گروه پیشتر را
بجانب قلعه جداست شود و داراشکوه بعد و در دبا نجا میخواست که بقصد بلرود چون دید که نوکران همراست نخواهند کرد
و اهل حرمتش نیز راضی بان غریمت نبودند تا چار بست شسته برگشت باستماع این چهار جماعه برق اندازان در بکر متعین بود
که از مدخل خارج قلعه خبردار بود و تا معاودت لشکر منصور توپ و تفنگ با قلعه جنگ با شدند و بر متحصنان کاوشنگ
سازند و خود کوچ کرده در سپه داراشکوه شتافت و صفت شکن خان را مع محمد معصوم خویش خود با هزار سوار برق انداز چار
شتر نال پیشتر فرستاد که بر صورت راهها سے عبور کشتی داراشکوه بر بند دو خود هم در سپه دویده رسید و سعی نمود
و تا بنا بر عرض دریا از انداز سے فائده ندید و بغیر از دو کشتی که یکی از گول شکست و دیگری در گل نشست نقصان
یافتند رسید و مجموع کشتی با سلامت گذشت و شیخ میر و صفت شکن خان شنیدند که داراشکوه بستی نهم صفراز دریا عبور
کرده بصوب گجرات شتافت و درین اثنا فرمان بنام مشار الیه رسید که ترک تعاقب نموده بحضور آیند چون این فرج
در این تعاقب نهایت شقت کشیده بود و وصول این حکم غنیمت شمرده برگشت *

ذکر معاودت عالمگیر از ساحل گنک به استقرار خلافت اکبر آباد

چون خبر صفت شکن داراشکوه بگجرات گوش زد عالمگیر گردید و از طرف جماعه اطمینان بهم رسید تبیه و تادیب را به جیب
که چنان اتفاق نمایان از او ظاهر شد و نیز تدبیر استیصال داراشکوه پیش نهاد خاطر گردانیده علم معاودت از ساحل گنک
بسمت اکبر آباد بر افراشت و در قصبه کورثه خبر تنخیر الیه آباد و طعمه سید قاسم حضور از عزمه دشت شاهزاده محمد سلطان
معلوم نموده فرمان ستم صوبه داری الیه آباد بخاندوران که قبل از جنگ شجاع بمحاصره قلعه الیه آباد مامور بود و فرمان ستم
صوبه دارکشته باؤد خان که همراه معظم خان رفته بود صادر شد که بعد رسیدن به پهنه بصوبه دارکشته انجا منصوب باشد و
مکرر خان به دستور سابق بقصد باؤد و پورا مامور شد و از ختچور گذار گشته محمد امین خان میر خشی را با قصبه از امر و منصب
بستیمال را به حیونت متعین نموده را سے سنگ را شورش را که برادر زاده را به حیونت سنگ بود خطاب را جلی سر فرار
کرد و نهایت خلعت و فیل با ما و فیل شمشیر مرصع و نقاره و انعام یک لک روپیه و با مل و زینا و منصب چار هزار
چار هزار سوار پایه قدرش افزوده همراه فوج مذکور نمود و تا بعد مستاصل شدن حیونت را جلی او لوس را شورش و مرزبان

جو در پوریا و مومنی باشد حکم شد که امیر خان عارس قلوبنا همجان آباد و مراد بخش را که در آنجا مقید است هر پنج میر کارز نقاب
 در اشکوه حسب المطلب برگشته است آید آورده فکله گوالیار زنداسی گرداند و خود در حضور باشد و چون تنبیه و استیصال را چو
 در اشکوه پیش نهاد خاطر عالمگیر بود داخل اکبر ابا و نگشته عزم اجیر خرم نمود امیر الامرا شایسته خان و دیگر افراد ارکان آنجا
 در ظاهر شهر دو سه منزل پیش آمده ملازمت نمودند شیخ میر و دلیر خان نیز ملحق اردو شدند احوال بنا بر انتظام چهار بهر است
 احوال در اشکوه نگاشتن ضرورت نماند چنانکه در اشکوه خود احوال و جیکه در نقاب او بود متختم شمرده ولایت گجرات را که خان از
 بود براسی اقامت خود و آراستن اسباب و افواج مناسب شمرده بر بنهائی بعضی زمینداران از راه کنار دریا سے شور که
 طریقے غیر مسلوک و دستور گذار بود سپه برگشته چون ولایت کچه رسید مرزبان آنجا استقبال نمود و هر دو سه و مرست
 پیش آمد و دختر خود را نامزد سپهر شکوه پیش کرد ایند و از آنجا با سه هزار سوار مرست که با او بوده اند رو غریت گجرات
 نهاد شاه نواز خان صوفی سپه چند با در اشکوه بیگانه و با عالمگیر نسبتی داشت چه پدر زن او بود و اما بنا بر بد سلوک عالمگیر
 که وقت نهضت از پراپور اورا مقید کرده بعد تلبه بر سر برادران خود که مدعی سلطنت بودند از قید بر آورده صوبه دار
 گجرات و او از پادشاه کبیده خاطر و منجر بود و مزاحمت و ممانعت نمودند داعیه گردیدن بدار اشکوه کرده با رحمت خان یون
 آنجا و جمیع لگیان آن صوبه با استقبال اورفت و در موضع شیر گنج که دو کوه سه شهر است اورا دریافت و از روسته
 مواخا سه و غیر اندیش پیش آمد و در اشکوه داخل احمد آباد گجرات گردیده اسوال و حساب و جمیع کار خانات مراد شها
 را که در آنجا مانده بود متصرف شد چون بدین جهت گفتی بهم رسانید در حد و فراهم آوردن لشکر و سپاه شد و لگیان آن صوبه
 را با دو دوش و ستان که بسیار با خود پار ساخت و در عرصه یکماه بیعت روز بانوسه آراسته و لشکر میثا و دو هزار
 سوار بود فراهم آورده گاسه عزم دکن می نمود که از سلاطین آنجا استرا د نموده کار سه از پیش بر دو گاسه اراده
 اجیر سیکر و تا آنکه خبر خبک از آباد بطریق غیر واقع با و رسید و بنا بر اتفاق راجه جیونت شرم زخمی چند که بموکب عالمگیر رویداد
 و اخبار مودته از گریختگان وقت اضطرار انتشار یافت بر عکس آنچه روسته نمود بدار اشکوه معلوم گردید مجبور شنیدن بود
 قوت و تحقیق عزم اجیر خرم نمود و غره جمادی الاخره از گجرات بر آمد و شاه نواز خان را با جمیع اتباع و لواحق از سپران
 و خویشان و کون مراد بخش که آنجا بود و اکثر لگیان آن صوبه مثل رحمت خان دیوان آنجا و غیر او را همراه گرفت و سپه
 احمد ناسه را صوبه دار گجرات کرده کسی از نوکران خود در آنجا بگذاشت چون سه منزل از گجرات بر آمد بر عکس آنچه شنیده بود
 متحقق و بدین جهت در کار خود متردد گشت درین ضمن نوشته راجه جیونت مشعر بر چگونه حال خودش و تحریمین آمدن
 اجیر با و رسید و محرک و مزید عزم او گردید و با ستانها جمعیت او لوس را شعور و دیگر راجوتان که او طمان همه در نواسه
 اجیر بود دلیر شد و در سه منزل نوشته بینی بر مزید ترغیب و تاکید از راجه جیونت با و می رسید تا آنکه سه منزل بود چو رسید
 باقی احوال او بعد ازین نوشته خواهد شد اکنون احوال عالمگیر بنا بر انتظام اخبار نگاشته خاندان گاسه شود عالمگیر
 بیست و بیستم جمادی الاولی بشکار گاه بار سه منزل فرود درین منزل شایسته را که همه کبر مع جمیع پندگیان حرم سر
 شایسته که از دولت آباد طلب شده بودند رسید و شرف اندوز ملازمت گردید پندگیان حرم شایسته را در اکبر آباد بگذاشت
 خود عازم پیشتر گردید سیزدهم جمادی الاخره تربیت خان صوبه دار اجیر رسید و خبر در اشکوه مفصل رسانید چون معلوم
 شد که در اشکوه در اجیر رسید و آماده رزم و پیکار است شانزدهم جمادی الاخره طاهر خان را بسایت ترکش نوازش